

سیره صالحان

زندگانی سیاسی میرزا مسیح مجتهد و تأثیر حرکت او در آینده سیاسی ایران

پیش در آمد :

حوادث تاریخی را از جهتی می توان به ستاره هایی همانند کرد که در نقطه ای بسیار دور از کره ما قرار دارند و صدها یا میلیونها سال نوری با ما فاصله دارند. نور آنها بعد از سالیان دراز به ما می رسد و برای يك لحظه هم که شده در چشمان ما بازتاب می یابد. در تاریخ نیز گاهی حوادثی رخ می دهد و در اثر دخالت عوامل سیاسی، نظامی و غیره، آثار مقطعی آن کنترل و یا نابود می گردد ولیکن آثار دراز مدت آن برای هیچ کس قابل کنترل و امحاء نمی باشد و خواه و ناخواه در بستر زمان آثار قهری خود را بروز خواهد داد.

ماجرای پرپند شورش مردم مسلمان تهران و تخریب سفارت روسیه و کشتار کارکنان آن بویژه وزیر مختار «گریبایدوف» به فتوی و حکم شرعی «میرزا مسیح مجتهد تهرانی» نیز از جمله اینگونه حوادث است که در آن مقطع به کنترل حاکمان وقت در آمده و توسط نیروهای فتحعلی شاه قاجار سرکوب و مهار شده است؛ لیکن اثرات

ژرفی در سرنوشت آینده سیاسی ایران داشته است. نوشته حاضر کوششی است برای تبیین تاریخی این مسأله و برگرفتن پرده ابهام از زندگانی سیاسی میرزا مسیح مجتهد و حرکت سیاسی بسیار مهم او. نگارنده بر این باور است که حرکت میرزا مسیح مجتهد منشاء تحولات مربوط به روابط مذهب و حکومت و همچنین مردم با نظام سلطنت در تاریخ معاصر ایران بوده است. این نظری است که تاکنون هیچ مورخی بدان تصریح نکرده و حرکت میرزا مسیح را بطور جدی از نگاه تاریخی مورد بررسی قرار نداده است. از آنجا که حرکت سیاسی میرزا مسیح مجتهد بدنبال دومین جنگ خانمانسوز ایران و روس و بعد از انعقاد قرار داد تحمیلی ترکمانچای به وقوع پیوسته است، ما ناگزیریم که نخست مختصر اشاره ای به چگونگی وقوع این جنگ و موضع میرزا مسیح و دیگر علماء برجسته نسبت به آن داشته باشیم.

* دومین جنگ بزرگ ایران و روس و موضع میرزا مسیح نسبت به آن :

در عهد سلطنت فتحعلی شاه قاجار جنگ بلند مدتی در میان ایران و روس در گرفت که در تاریخ ۲۹ شوال ۱۲۲۸ هجری قمری با بسته شدن قرار داد موسوم به «گلستان» و جدا شدن بخش عظیمی از خاك و شهرهای ایران پایان پذیرفت. ۱۳ سال و اندی پس از آن جنگ حساب نشده و خانمانسوز دیگری در میان ایران و روس واقع شد که آن نیز با قرار داد ننگین «ترکمانچای» و با جدا شدن همه شهرها و مناطق گسترده اران و قفقاز و غیر اینها از ایران و الحاق آنها به روسیه پایان پذیرفت. (۱) این جنگ در ظاهر به بهانه بازپس گرفتن روستای بی ارزش بالغلو از روسها در روز ۱۰ ذیحجه ۱۲۴۱ قمری آغاز و در روز ۵ شعبان ۱۲۴۳ با امضای قرار داد ترکمانچای به پایان رسید. علاوه بر اینکه طبق مفاد این دو قرار داد حدود يك سوم از مجموع اراضی و شهرهای آباد و زرخیز ایران از دست رفت و نفوس، نوامیس و اموال فراوانی ضایع گردید، دولت ایران متعهد شد که ده کرور تومان (بیست میلیون روبل) پول نقد نیز به عنوان غرامت جنگی به روسیه بپردازد و از این رهگذر اقتصاد و معیشت دولت و ملت

ایران برای چند سده دچار شکست و شوکی جبران ناپذیر گردد. برای درک اهمیت و قدرت خرید این مبلغ پول که در آن عصر يك رقم نجومی در اقتصاد به شمار می رفته، توجه شما را به این نکته جلب می کنیم که فتحعلیشاه برای تأمین هزینه این جنگ ولشگر کشی ایران به روسیه با تمام سخاوتی که به خرج داده بود مجموعاً مبلغ سیصد هزار تومان پول نقد از خزانه دولت در اختیار جنگ قرار داده بود! (۲) اکنون دو رقم سیصد هزار تومان وده کروڑ [میلیون] تومان را خود شما با همدیگر مقایسه کنید تا واقعیت آشکار شود.

آثار نکبت بار فرهنگی، سیاسی، نظامی و حقوقی این جنگ کمتر از اثرات منفی اقتصادی آن نبود. طبق برخی از مواد قرار داد ترکمانچای شاه و نظام حکومتی ایران رسماً زیر نفوذ دولت روسیه قرار گرفت و به آن دولت بیگانه و دشمن حق داده شد که در موارد ویژه ای بتواند حتی با نیروی نظامی در ایران دخالت نموده و برای حفظ سلطنت عباس میرزا و اعقاب او به هرگونه عملی دست بزند.

آشکارا نوعی کاپیتولاسیون برای اتباع روسیه و همه دولتهای بیگانه در ایران تحت عنوان «دول کامله الوداد» اعطاء شد.

باز از اثرات نکبت بار این جنگ و قرار داد بود که بعدها ارتش دلاور و پولادین ایران از هم پاشیده و تبدیل به نیروی پوسیده قزاق گردید که فرماندهی آن را نیز يك روسی برعهده داشت. ملت آزاده، نجیب و همیشه سربلند ایران، با تحمیل این قرار داد بر او افسردگی روحی، سرفکنندگی و خسارت معنوی سنگینی را تحمل کرد که جوانمردی و آزادگی اسلامی و ایرانی را بیخ قبل ازان تاریخ که در رجال حکومتی و سیاسی وجود داشت تبدیل به احساس زیبونی، خفت و سر سپردگی به بیگانگان و پناه جستن بدانان گردید و سفارتخانه های خارجی در پشت به عزل و نصب وزیر و وکیل در تهران پرداختند. اینها و دهها نمونه دیگر از پیامدهای نامبارک آن جنگ نامیمون و قرار داد شوم بود.

اما اینکه عوامل وقوع این جنگ چه بوده است؟ مسأله ای است پیچیده

و نیازمند کاوشهای گسترده در منابع و اسناد. با این همه روی چند عامل می توان
مشخصاً انگشت گذاشت که هر يك از آنها تا حدودی در وقوع این جنگ (جنگ دوم
ایران و روس) مؤثر بوده اند:

۱- در رأس همه اینها انگیزه شخص فتحعلی شاه برای جبران شکستهای
جنگ اول ایران و روس و باز پس گرفتن شهرهای مهمی مانند گنجه و غیر آن می باشد
که همیشه در طول ۱۳ سال فاصله ای که میان جنگ اول و دوم بود این دغدغه خاطر
را داشت تا با انجام هجوم گسترده ای به روسیه و باز پس گرفتن مناطقی که طبق
عهدنامه گلستان از دست رفته بود، این ننگ را از دامن خود و خانواده حکومتگر
قاجار بزداید. ولیکن متأسفانه کوچکترین گام مؤثری برای تهیه مقدمات آن از قبیل
اسلحه، پول، سربازان ورزیده و نقشه های جنگی دقیق و حساب شده و نیز ارزیابی
عینی امکانات و توانائیهای دشمن، برنداشته بود. ولیعهد او «عباس میرزا» نیز در
تشدید و تشدید این اندیشه بسیار مؤثر بوده است، او آغاز جنگ دوم با روسیه را
که می پنداشت در ضمن آن می تواند با باز پس گیری سرزمینها و شهرهای از
دست رفته از خود اعاده حیثیت کند، عامل تثبیت حکومت آینده خود فرض
می کرد. ولذا سخن کسانی که در شروع جنگ دوم ایران و روسیه علما و مجتهدان آن
عصر را محرک اصلی قلمداد کرده اند (مانند سعید نفیسی و برخی از مورخان در باری
همچون سپهر و رضا قلی خان هدایت) یا ناآگاهانه سخن گفته اند و یا غرض وزری
نموده اند. بویژه آقای نفیسی که در جاهای مختلف کتابش سخنان او کاملاً متناقض
است.

عامل اصلی وزمینه چینی کننده خود عباس میرزا و دربار فتحعلی شاه بوده اند
و آنان بودند که ابتدائاً به مجتهدین و علماء مقیم عراق و شهرهای مختلف ایران نامه
نوشته و در باره جنگ سؤال و استفتاء کردند.

مؤلف کتاب مآثر سلطانی که خود از شاهدان عینی قضایا بوده می نویسد که
فتحعلی شاه کسانی را نزد علماء بزرگ فرستاده و از آنان در باره آغاز جنگ سؤال کرد.

عین عبارت او چنین است :

«... بنابراین تمهید این مقدمات، نایب السلطنه وقائم مقام، بعد از عرضه داشت به دربار خاقان جم جاه، اولاً عالیجناب حاجی ملابقر سلماسی و ثانیاً صدر الملة والدین مولانا صدر الدین محمد تبریزی را برای استفتاء و حل مسائل و تحقیق مدعا از شیخ جعفر نجفی و میرزا ابو القاسم جابلقی و آقا سید علی مجتهد - تَوَدَّ اللهُ مُسَاهِمَهُمْ وَ شَكَرَ اللهُ مَسَاهِمَهُمْ -، به عتبات عالیات عرش درجات روانه نمودند، و نیز مکاتبات و مراسلات در این خصوص به تفتیش و خصوص به علمای اصفهان و یزد و کاشان مانند مرحوم حاجی محمد حسین امام جمعه اصفهان و ملاعلی اکبر ایچی و آخوند ملا احمد کاشی نگاشتند، و در اندک مدت رسائل عدیده از اطراف و جوانب در رسید... که امروز محاریبات با جماعت روسیه جهاد است و هر چه به قانون شرع شریف خراج حسابی از رعایا گرفته صرف این راه شود حلالست و مباشران امر جهاد به شرط دیانت و امانت از کاتب تا سر رشته داران نظام جدید اندوزنده ثواب و مأجور در روز حساب و بر صغیر و کبیر و وضع و شریف ممالک محروسه واجب که به عزم جهاد و برای تقویت دین و اعلائی کلمة حق و حفظ بیضة اسلام به واجبی تهیه حرب سازند» (۳)

چنانکه ملاحظه می فرمایید مقدمه چینی برای تحریک و تشویق علما که حکم جهاد داده و بدین وسیله موجب کمک مالی و جانی مردم به دولت ایران شوند، از طرف خود عوامل دربار و نایب السلطنه عباس میرزا صورت گرفته است و آنان نیز با توجه به اعلان آمادگی دولت وقت برای جنگ حکم جهاد داده اند، و این مطلبی است که آقای نفیسی نیز برغم پرخاشها و تندگوییهای بی معیار خود علیه علماء آن را صریحاً پذیرفته است. (۴)

۲- دومین عامل در شروع جنگ دوم ایران و روس را می توان اجحاف بیش از حد روسها با مردم مسلمان قفقاز به شمار آورد که نسبت به مال و جان و ناموس آنان بی اعتناء بودند. فاتحان روسی نه تنها مسلمین آن مناطق را مورد آزار قرار می دادند

حتی به اموال همکیشان ارمنی و گرجی خود نیز چشم طمع داشتند و گاهی آنها را بدون هیچ مدرک و دلیلی به نفع خود ضبط می کردند. (۵)

گزارشهای مفصل و حتی مضاعف و مبالغه آمیز این تعدیات و حشیاانه، در ایران و عتبات توسط عوامل عباس میرزا و احتمالاً برخی ایادی مرموز خارجی به سمع علماء و مردم مسلمان مناطق ایران می رسید و آنان را بر می آشفست. علما نیز با توجه به غیرت دینی و احساس تکلیفی که در حمایت از مسلمین مظلوم مناطق از دست رفته داشتند و با توجه به اعلان آمادگی نظامی دربار تهران و نایب السلطنه در تبریز و متأسفانه بدون توجه به شرایط عینی عصر و جامعه خود به ضرورت جهاد دفاعی حکم دادند.

۳- برخی را نظر بر اینست که دولت انگلیس برای دفع خطر احتمالی ایران نسبت به هندوستان (که در آن وقت مستعمره رسمی انگلستان بود) و مشغول ساختن ایران در یک جبهه دیگر به منظور فرسایش توان نظامی و اقتصادی او، در غیاب به آتش این جنگ از طریق عوامل پنهانی خود همچون اللهیاری خان آصف الدوله و غیره دامن می زد و حتی به آصف الدوله که در خواب خوش تجزیه خراسان و تأسیس سلطنت مستقل در آن سامان بوده، وعده و وعیدهای پنهانی فراوان می داده است. (۶)

البته هر چند که این نظر فاقد برهان قابل استدلال تاریخی است لیکن با معیارهای سیاسی و با در نظر گرفتن شرایط منطقه در آن روزگار بعید به نظر نمی رسد.

جز اینها عوامل متعدد دیگری نیز موجب بروز آتش جنگ گردیده است که از آن میان تلاشها و توطئه های گسترده رقیبها و دشمنان داخلی و خانوادگی عباس میرزا قابل ذکر است که گمان می کردند با آغاز این جنگ که به شکستش یقین داشتند عباس میرزا از مقام ولایت عهدی و نایب السلطنگی معزول خواهد شد.

* چه کسانی مخالف آغاز جنگ بودند؟

در اینجا این پرسش هست که آیا در آن زمان کسی از سیاستمداران و رجال دربار و یا کسی از علما و مجتهدین نیز بودند که با آن جنگ مخالف باشند یا نه؟

منابع اصلی متعلق به تاریخ آن دوره دو تن از رجال سیاسی را آشکارا نام برده اند که مخالف شروع جنگ بوده اند که یکی حاجی میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله و دیگری حاجی میرزا ابو الحسن خان وزیر خارجه بودند. چنانکه در ناسخ می نویسد:

«از میانه معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب و حاجی میرزا ابو الحسن خان وزیر دول خارجه رزم با روسیه راپسند نمی داشتند و رضا نمی دادند. مجتهدین ایشان را پیامهای درشت فرستادند و گفتند همانا شما را در عقیدت و کیش فتوری است و گرنه چگونه جهاد با کافران را مکرره می شمارید؟ لاجرم ایشان دم در بستند.» (۷)

برخی از نویسندگان متأخر در میان رجال سیاسی مخالف با جنگ از میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی نیز با آب و تاب نام برده و گفته اند که شاه او را با اتهام مخالفت با جنگ به خراسان تبعید کرد. در این باره سرتیپ یکرنگیان می نویسد:

«فتحعلی شاه به خیال افتاده بود کار خود را با دولت روسیه یکسره نماید.

تملق گویان هم این اندیشه وی را تشویق می کردند، بالأخره برای جلب نظر رؤسای عشایر آذربایجان که نزدیک میدان جنگ بودند شاه به آذربایجان سفر کرد و در تبریز مجلسی نموده سران سپاه و رؤسای عشایر و رجال آگاه و ناآگاه را جمع کرده قصد خود را اظهار نمود و از آنها رأی خواست. همه برای دلخوشی شاه از روی بی خبری و خود نمائی رأی به جنگ دادند و سخنهای لاف و گزاف گفتند. تنها کسی که در آن مجلس ساکت و مخالف جنگ بود قائم مقام بود. شاه ملتفت سکوت آن مرد دانا شده، احتمال داد مخالف بوده باشد، از او رأی خواست و جواب شنید: اهل

قلم هستم و سران سپاه بیش ازمن در اظهار عقیده صلاحیت دارند. شاه عذر قائم مقام را نپذیرفته جدا از وی رأی خواست. قائم مقام با صراحت لهجه که از خصایص او بود گفت: اعلیحضرت چه مبلغ مالیات می گیرند؟ شاه جواب داد: شش کرور.

قائم مقام گفت دولت و روس چه مبلغ مالیات می گیرد؟ شاه گفت: می شنوم ششصد کرور.

قائم مقام گفت: بقانون حساب کسی که شش کرو مالیات می گیرد با کسی که ششصد کرور؛ از در جنگ در نمی آید.

این اظهار عقیده، مخالف میل شاه واقع شد و دشمنان قائم مقام هم فرصت یافته او را به دوستی با روس متهم کرده او را معزول ساختند و چون مصمم جنگ با روس بودند صلاح ندیدند که او در آذربایجان بماند از اینرو او را به مشهد مقدس تبعید نمودند و جنگ ایران و روس شروع شد همان جنگ منحوس بی موقع که يك قسمت زرخیز مملکت با چند شهر بزرگ و کوچک از دست ایرانیان رفت.

چون شاه خود را در شرف مات شدن دید بخیبط و خطای خود پی برد و فرخ خان پیشخدمت خاص را به عذر خواهی از قائم مقام و تقاضای اغماض از گذشته به مشهد فرستاد و او را استمالت نموده به تهران بردند. بر حسب اصرار میرزا شفیع صدر اعظم آن مرد با شهامت و مدبر به وزارت آذربایجان منصوب شد.

فتحعلیشاه پس از شور با قائم مقام و کالتنامه با اختیارات تام در عقد صلح با دولت روس به نام نایب السلطنه نوشته به دست قائم مقام داد و او را روانه آذربایجان نمود.

نایب السلطنه در کوههای اطرف ترکمانچای بود، قائم مقام نزد او رفت و به اتفاق به اردوی روس رفتند و عهد نامه ترکمانچای که سالها اساس سیاست روس و ایران بود با هرچه در برداشت آنجا بسته شد، چون روسها اظهار بلیغ داشتند که تا هر کجا که ارتش آنها پیشرفته آنجا مرز آینده روس و ایران بوده باشد، یعنی تمام خاک آذربایجان به روس واگذار شود، قائم مقام کوشش بسیار کرد تا آنها را از این خیال

منصرف ساخته، رود ارس را مرز قرار دادند.

تردید نیست که اگر دست قائم مقام دخیل عقد این مصالحه نبود بدبختیهای آن جنگ برای مملکت ما بمراتب بیش از آنچه واقع شد می بود و شهر تبریز یکی از شهرهای روسیه شمرده می شد. (۸)

با اینکه این نویسنده چنین مفصل و با آب و تاب راجع به مخالفت قائم مقام با جنگ نوشته است، با این حال نویسنده ناسخ به حضور فعال او در انجمن چمن سلطانیه اشاره کرده است. (۹)

به طور مسلم از علما نیز دسته ای مخالف این جنگ خانمانسوز بوده اند و مخالفت خودشان را با سکوت و عدم شرکت در مجالس آن ابراز نموده اند. «میرزا مسیح مجتهد» که شهرت او گاهی استرآبادی، گاهی تهرانی و گاهی نیز قمی ثبت شده، از جمله مجتهدان بزرگ و نام آور آن عصر و مقیم شهر تهران بوده است که می توان او را از مخالفان آغاز جنگ به شمار آورد.

او که اصلاً اهل استرآباد (گرگان)، تحصیل کرده حوزه علمیه قم و مقیم تهران بوده در فقاہت و مرجعیّت مردم از سرآمدان عصر خود بوده است.

در منابع تاریخی نام او در وقایع مربوط به دوره بعد از پایان جنگ فراوان برده شده، لیکن در مراحل آغاز و انجام جنگ برغم جایگاه اجتماعی و علمی بلندش، هیچ نامی از او در کنار علمای دیگر برده نشده است. در ارتباط با آغاز جنگ از علماء کم آوازه تر و پایین مرتبه تر از او نام برده اند ولی از او هیچ فتوا و سخنی را نقل نکرده و شرکتش در محافل و مجالس مربوط به جنگ را یاد نکرده اند.

در مثل سپهر در ناسخ، همه علماء بزرگی را که در چمن سلطانیه به اردوی نظامی فتحعلی شاه پیوسته و از او اعلان حمایت کرده اند نام برده است ولیکن هیچ اشاره ای به میرزا نموده است. در ناسخ نام علمای بزرگی را که در چمن سلطانیه حضور یافته و نسبت به آغاز جنگ اعلان حمایت کرده اند بر شمرده است که به قرار

ذیل می باشد:

- ۱- آقا سید محمد اصفهانی معروف به مجاهد.
- ۲- ملا محمد جعفر استرآبادی.
- ۳- آقا سید نصرالله استرآبادی.
- ۴- حاجی سید محمد تقی قزوینی.
- ۵- آقا سید عزیر الله طالش.
- ۶- حاجی ملا احمد نراقی کاشانی.
- ۷- حاجی ملا عبدالوهاب قزوینی.
- ۸- حاجی ملا محمد نراقی پسر ملا احمد نراقی. (۱۰)

چنانکه ملاحظه می فرمایید نامی از میرزا مسیح مجتهد در میان نیست.

با توجه به موقعیت و اهمیتی که او داشته یاد نکردن او در زمره حاضرین به نظر مابه معنای عدم حضور او در آن انجمن است.

قرینه و مؤید این نظر مواضع بسیار تند او در دوران بعد از جنگ نسبت به سفیر روسیه در ایران و بی اعتنائیش نسبت به شاه و رجال سیاسی شریک در جنگ می باشد که با بی اعتنائی کامل نسبت به همه اینها حکم محاصره سفارت روس در تهران را صادر کرد که منجر به قتل وزیر مختار گریبایدوف نیز گردید.

شگفت آور اینکه يك فرد نا آگاه از وقایع و مغرض در مصاحبه طولانی خود با رادیو صدای آمریکا، میرزا مسیح را که از مخالفان جنگ ایران و روسیه بوده، از محرکین آن قلمداد کرده است که ادعاهای او هر فرد منصف و آگاهی را دچار شگفتی می کند. (۱۱)

در هر صورت اکنون ببینیم این میرزا مسیح مجتهد که با شروع جنگ موافقت نداشته و بعد از پایان جنگ نیز حرکت مهمی را انجام داده، چه کسی است و چه شخصیت علمی و اجتماعی داشته است؟

* میرزا مسیح کیست؟

از جستجوی منابع تاریخی مطالب پراکنده ای که به دست می آید چنین معلوم می دارد میرزا مسیح مجتهد در عصر خود از چهره های درجه اول و بسیار پرنفوذ و موجه بوده است؛ با این همه، چنانکه بعداً خواهیم گفت، بدلیل مخالفت او با منافع و سیاست جاری حکام زمان خود، مهجور گردیده و به دستور فتحعلی شاه از ایران تبعید و آواره گردیده است، از این روی منابع تاریخی آن دوره نیز که تحت نفوذ و یارعب حاکمیت بودند برای ثبت و ضبط شرح حال و جزئیات زندگانی و اسامی اساتید و شاگردان او نپرداخته اند. باگردآوری پراکنده سخنانی که در لابلای اوراق کتابها در این باره وجود دارد و با مطالعه آثار دستنویس فقهی و علمی که از خود میرزا به جای مانده، می توان شخصیت علمی، معنوی و نفوذ اجتماعی او را کاملاً حدس زد. در بیوگرافی او نوشته اند:

« حاج میرزا مسیح تهرانی پسر قاضی سعید استرآبادی متولد ۱۱۹۳ و از شاگردان میرزای قمی. پس از فراقت از تحصیل در تهران اقامت نمود و مرجعیت یافت، و این همانست که مردم را به هجوم به سفارت روسیه برای خلاص کردن زنان مسلمانی که در آنجا توقیف بودند اجازه داد و در نتیجه گریبایدوف سفیر روسیه و افرادی از سفارت به قتل رسیدند، و او به خواهش امپراطور روسیه از ایران تبعید شد و به عتبات رفت و مدت هیجده سال در تبعید بود تا اینکه ۱۲۶۳ [هجری قمری] در آنجا درگذشت.

وی جد خانواده سعید و مسجد جامعی تهران است. دختر میرزا مسیح زن آقا شیخ علی پسر ملا محمد جعفر چالمیدانی بود». (۱۲)

اعتماد السلطنه، گویا بنا بر ملاحظات سیاسی شرح حال او را در المآثر والآثار نیاورده است. لیکن جسته و گریخته ذیل زندگینامه برخی از شاگردان او تصریح به عظمت و بلند مرتبگی او نموده است. چنانکه در ضمن زندگینامه حاج

میرزا نصرالله مشهدی می نویسد:

«حاج میرزا نصرالله مشهدی رئیس بزرگ و عالم مشهور خراسان بود. مراتب فقه و حکمت را در خدمت حاج سید محمد حائری و حاج میرزا مسیح تهرانی و حاج ملا هادی سبزواری تکمیل کرد. و تصانیف سودمند یادگار گذاشت و اسامی آنها را در جلد ثانی مطلع الشمسین نوشته ایم». (۱۳)

باز اعتماد السلطنه ضمن شرح حال یکی دیگر از شاگردان میرزا مسیح نوشته است:

«حاج میرزا احمد ساوجی از مشاهیر علما و مشایخ فقها بود. خدمت استاد اعظم حاج ملا احمد نراقی صاحب «مستند» و «مناهج» و غیرهما و رئیس مفخم حاج میرزا مسیح مجتهد تهرانی تحصیل و تکمیل کرد و در سال یکهزار و سیصد و پنج [قمری] به رحمت ایزدی پیوست». (۱۴)

میرزا محمد تنکابنی نویسنده کتاب قصص العلماء در ضمن زندگینامه حجة الإسلام شفتی (سید محمد باقر) داستانی در باره میرزا مسیح نقل کرده است که در لابلای آن به شاگردی میرزا مسیح در نزد میرزا ابوالقاسم قمی صاحب قوانین تصریح نموده است و همچنین این داستان بیانگر نفوذ اجتماعی و شهرت و زعامت میرزا مسیح مجتهد در روزگار خود می باشد. سخنان تنکابنی چنین است:

«مناسب این مقام حکایت شیرینی دارم و آن این که: حاجی میرزا مسیح از تلامذه فاضل قمی و ساکن تهران بود، که ایلچی روس را به سبب تجاهر به کفر و فسق و بعضی از امور کشته و حکم به اخراج او از تهران شد و آقا محمود بن آقا محمد علی بن محمد باقر بهبهانی فاضل و جامع و مسلک او مسلک اخباریین بوده و این فقیر به موعظه او نشسته ام. پس حاجی میرزا مسیح، آقا محمود را تکفیر کرده بود. پس از مدتی حاجی میرزا مسیح به زیارت قم رفته و در مسجد امام حسن عسکری علیه السلام - نماز می کرد و آقا محمود نیز به زیارت قم رفته بود. روزی آقا محمود به

مسجد امام حسن حاضر شد. دید که نماز جماعت می نمایند، از امام آن جماعت سؤال کرد. گفتند: حاجی میرزا مسیحست. آقا محمود به او اقتدا کرده، از آن پس به منزل خود معاودت کرد. پس، اصحاب آقا محمود از او سؤال کردند که: حاجی ترا تکفیر کرده و تو به او اقتدا کردی؟! آقا محمود در جواب گفت که: چه منافاتیست میان این که او اعتقاد به کفر من داشته و امر بر او مشتبه شده باشد و من اعتقاد به عدالت او داشته باشم و هر دو مثاب و مأجور باشیم! چون این خبر به حاجی میرزا مسیح رسید از اخلاق آقا محمود تعجب کرده و به دیدن او رفت و مباحثت به مصادقت مبدل گردید». (۱۵)

با اینکه میرزا مسیح مقیم شهر قم نبوده و در آنجا مسافر بوده است، با این حال امامت جماعت در مهم ترین مسجد قم را که همان مسجد امام حسن عسکری - علیه السلام - باشد به او محول کرده بوده اند؛ این مسأله بخودی خود بیانگر موقعیت، شهرت و نفوذ اجتماعی میرزا مسیح در آن ایام در خارج از تهران می باشد.

آقای مهدی بامداد نیز بیوگرافی میرزا مسیح مجتهد را بطور خلاصه چنین نوشته است:

«میرزا مسیح مجتهد استرآبادی در سال ۱۱۹۳ قمری متولد و در زمان خود مجتهد مسلم تهران بود و نفوذ روحانی زیادی داشت. و...، میرزا مسیح مدت ۱۸ سال در حال تبعید در اعیان مقدسه (عراق - بین النهرین) به سر می برد تا اینکه در سال ۱۲۶۳ قمری در سن هفتاد سالگی در آنجا درگذشت». (۱۶)

در «تاریخ علماء خراسان» نوشته میرزا عبدالرحمن و تحشیه و ذیل نویسی ساعدی خراسانی در باره میرزا مسیح آمده است:

«حاج میرزا مسیح تهرانی از مشاهیر دانشمندان اواسط قرن سیزدهم هجری و از متنفذین زمان فتحعلیشاه بوده.

جنة النعیم می نویسد مُعْظَمُ لَه فقه و اصول را از محضر میرزای قمی استفاده کرده و به تهران آمده به ترویج احکام پرداخته و عالمی زاهد و متقی و مروج بوده و شرح جامعی بر قواعد علامه نگاشته و در مسجد جامع تهران شبستان چهل ستون را بنا کرده و اکنون اخلاف او در آن شبستان به اقامه جماعت می پردازند. مشارالیه اخیراً به استدعای رجال دولت از تهران به قم و از آنجا به نجف اشرف رحل اقامت گسترده و در سن ۶۰ سالگی وفات یافته و صاحب جواهر با عده ای از اعلام نجف بر وی نماز خواندند.

روضات در ذیل احوال سید صدر الدین می نویسد: مشارالیه سال ۱۲۶۴ وفات یافت و در یکی از حجرات طرف بالاسر صحن مقدس علوی مدفون شد.

نگارنده گوید: چنانچه مرحوم مدرس نوشته نامبرده مدتی هم در ارض اقدس رضوی بوده و به افاضه می پرداخته. (۱۷)

میرزا عبدالرحمن در کتاب یاد شده در ضمن شرح حال «شیخ الإسلام مشهد» که گویا یکی از شاگردان میرزا مسیح بوده، می نویسد:

«صاحبُ الفُضْلِ والإیقان، ألعالم الفطن الیقظان (عبدالرحمن) ثواه الله فی مقام القرب من الحيّ الأحد السبحان.

شیخ الإسلام ارض اقدس و مدرس آستان مینو نشان است، والد جلیلش مولانا (عبدالوهاب) سبق ذکر یافت، علوم عقلیه خصوصاً ریاضیه را در خدمت ایشان تکمیل نموده و در زمانی که مولانا الحاج میرزا مسیح الطهرانی به زیارت مشهد مقدس مشرف و مباهمی بوده، تحصیل فقه و اصول در آن حضرت فرموده، همواره به افاضه علوم عقلیه و نقلیه و نشر احکام شرعیه اوقات می گذرانید تا در غزه شهر ذی القعدة سنه هزار و دو بیست و نود به جوار رحمت الهی واصل گردید، در توحید خانه مبارکه به دفن رسید پاره ای حواشی بر کتب ریاضیه و سایر فنون دارد—رحمه الله تعالی. (۱۸)

باز در آن کتاب ضمن شرح حال «حاج ملا نصرالله تربتی» معروف به «مشهدی» از میرزا مسیح مجتهد نیز با تجلیل یاد کرده است:

«... مولانا المؤید الحاج «میرزا نصرالله» - ادام الله ظلّه وأعلیٰ محله .

در علوم عقلیه و نقلیه و ادبیه و ذوقیه یگانه آفاق است در مرجعیت فتاوی و احکام و میل قلوب خواص و عوام در خراسان طاق مولد شریفش در بلده تربت سنه هزار و دو بیست و سی واقع گردید در اوائل سن، توطن مشهد مقدس کرد پس از اكمال مقدمات و انجام ادبیات در خدمت فیلسوف اعظم الحاج مولینا (محمد هادی) السبزواری - ندر سره - به ضبط مطالب حکمت و فلسفه پرداخت و در حضرت مولانا الحاج «سید محمد» - طاب ثراه و مولینا الحاج «میرزا مسیح» - اهل الله مقامه - کار فقه و اصول و سایر فنون شرعیه را ساخت، در هر یک فرید و ممتاز از قریب و بعید شد، از ایشان مجاز گشت و بر مسند شریعت رواجی نشست، در سال هزار و دو بیست و هفتاد و هشت حج بیت الله و زیارت قبور ائمه انام را موفق آمد، سفری دیگر نیز به زیارت عتبات عالیات مشرف شد. تصنیفات آن جناب کتاب «طهارت» و کتاب «بیع» از فقه است و حواشی متفرقه بر کتاب «قوانین» و کتاب «فصول» در اصول و اجوبه سؤالات نیز دارد، - و فقه الله تعالی - . (۱۹)

از مجموع این مطالب پراکنده بر می آید که میرزا مسیح مجتهد در عصر خود از ارکان علماء شیعه بوده و بزرگان آن عصر به شاگردی او مباحثات می کرده اند، و او در دگرگون سازی محیط خود مؤثر بوده است.

شخصیت علمی برجسته میرزا مسیح مجتهد از آثار قلمی و تألیفات فقهی ارجدار آن فقیه بزرگ نیز هویدا است. میرزا مسیح تهرانی میراث علمی و فقهی ارزشمند و انبوهی را به یادگار گذاشته است، لیکن همانگونه که شمار زیادی از شاگردان او مجهول مانده اند، تقریباً همه آثار قلمی او نیز مهجور و متروک مانده است. و این مطلب بدلیل تبعید بلند مدت او از ایران و مخالفتش با حکومت مستبد

زمان خود بوده است. نگارنده این سطور تاکنون نزدیک به هزار صفحه مطلب علمی و فقهی دستنویس و چاپ نشده از مجموع آثار قلمی این مجتهد عالیمقام را دیده ام که از رساله های فقهی و کلامی متعدّد او تشکیل می شود^(۲۰) نسخه اصلی اکثریت این رساله ها و اوراق خطی در تهران در «مدرسه حاج محمد جعفر» معروف به «مدرسه آقا» نگهداری می شود و یک نسخه زیراکسی از مجموع آنها نیز در «کتابخانه چهل ستون مسجد جامع تهران» می باشد که توسط آقای «حسن سعید» تهیه شده است. نسخه ای از یک رساله کوچک او نیز در مشهد مقدس شناسایی شده است. اگر روزی این گنجینه فقهی و علمی، با اسلوب علمی جدید به چاپ برسد و منتشر شود شخصیت این فقیه بزرگ برای همگان آشکار خواهد گردید. در اینجا چند عنوان از آثار فقهی مهم او را فهرست وار معرفی می کنیم تا میزان داوری بدست خوانندگان بیاید.

۱- «شرح قواعد الأحكام علامه حلی»:

قواعد الأحكام از متون فقهی معتبری است که از زمان تألیف آن تاکنون فقهای برجسته شیعه شرحهای گوناگون برای آن نوشته اند. میرزا مسیح تهرانی از جمله شارحان این کتاب است. نسخه های موجود از شرح میرزا مسیح شامل همه ابواب و کتابهای «قواعد» نیست. یا اینکه او همه این کتاب را شرح نکرده و یا اینکه نسخه های آن بدست ما نرسیده است. نسخه موجود در بردارنده شرح کتاب طهارت و برخی دیگر از عناوین و مباحث فقهی است. حاج آقا بزرگ تهرانی راجع به این کتاب چنین نوشته است.

«شرح قواعد الأحكام از این علامه میرزا مسیح فرزند محمد سعید تهرانی متوفای ۱۲۶۳ می باشد. نسخه این کتاب در نزد نواده او میرزا عبد الله فرزند آقا بزرگ فرزند میرزا ابوالحسن می باشد که این میرزا ابو الحسن فرزند میرزا مسیح یاد شده است.»

۲- «کشف النقاب در شرح لمعه دمشقیه»:

«لمعه دمشقیه» مشهورترین کتاب فقهی است که از شهید اول به یادگار مانده است و فقهاء بعدی شرحهای مختلف بر آن نگاشته اند که در میان آنها شرح شهید ثانی به نام «الروضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة» که بطور خلاصه به «شرح لمعه» معروف شده از بقیه مهم تر است و کتاب درسی حوزه ها می باشد. میرزا مسیح نیز مانند شهید ثانی شرحی بر آن کتاب نوشته و نام آن را «کشف النقاب» گذاشته است و گویا این کتاب مفصل ترین اثر فقهی آن مرحوم می باشد.

در بخشی از نسخه آن که به «معاطاة ، صلح ، وکالت و اجاره» اختصاص دارد در صفحه اول چنین نوشته شده است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . مِنْ تَأْلِيفَاتِ الْعَبْدِ الْمُذْنَبِ الْعَاصِي الرَّاجِي عَفْوِ رَبِّهِ الْكَرِيمِ مَسِيحِ بْنِ مُحَمَّدٍ سَعِيدٍ حَشْرَهُ اللَّهُ مَعَ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ الصَّالِحِينَ .»

نسخه موجود از این کتاب، همه کتابهای فقه را در بر نمی گیرد ولیکن اغلب کتب و عناوین فقه در آن شرح شده است.

۳- «شرح مختصر نافع»:

مختصر نافع نیز از کتابهای فقهی متن و محور می باشد. میرزا مسیح تهرانی بر آن نیز شرحی نوشته است. نسخه موجود آن از «کتاب التجارة» شروع می شود و آغاز آن چنین است:

«کتاب التجارة . وهي كما عرّفها المصنّف في الشرايع ...» مجموع این کتاب ۱۱۰ برگ به قطع خستی است.

۴- «قواعد في الأصول»:

رساله کوچکی است که مجموع آن ۲۲ صفحه است و در باره برخی قواعد علم

اصول فقه بحث می کند. نسخه اصل آن در کتابخانه آستان قدس رضوی - علیه السلام - به شماره/ ۶۴۴۵ موجود است. اول آن با این جمله آغاز شده است:

«اصل في تعريف العلم ...»

۵- «رسالة في احكام النياية وجواب الأسئلة الفقهية»:

رساله استدلالی بسیار جالبی است که راجع به احکام فقهی بحث می کند. رساله در جواب سؤالهایی نوشته شده که سؤال کننده آن معلوم نیست لیکن با مطالعه متن آن می توان گفت سؤال در زمانی که آن بزرگوار در عراق به عنوان تبعیدی به سر می برده، از ایران رسیده بوده است. و این نشان دهنده حفظ ارتباط دینی مردم ایران با او در ایام تبعید است.

چون درجائی از آن راجع به جواز نیابت از افراد زنده در اقامه نمازهای مستحبی نوشته است: «ونحن قد كتبنا في السنة السابقة ما يتعلق بالمسألة ...» یعنی ما در سال گذشته پاسخ آن را نوشته ایم.

درجای دیگر از این رساله مطلبی را نوشته است که نهایت سختی و فشار تبعیدگاه و دوری از زن و فرزند و دوستان آن بزرگوار را می رساند. ترجمه مطلب ایشان چنین است:

«... این مسأله را من در برخی از فوایدم تحقیق نموده و پاسخ داده ام ولیکن آنها اکنون در دسترس من نیست. و الآن روز ۲۰ ماه شوال سال ۱۲۴۸ می باشد و در اختیار من از کتابهای اصحاب و علمای شیعه بجز شرایع الأحکام و کفایه و دروس وقواعد الأحکام ناقص هیچ چیزی وجود ندارد، چنانکه از تألیفات خودم نیز هیچ چیزی به همراه ندارم و من در مشهد مولا و سرورم ابی عبد الله الحسین - علیه السلام -، در حال مریضی، غریب و تنها به سر می برم.»

اول این رساله ارزشمند اینگونه آغاز شده است:

«سؤال: هل يجوز النيابة عن الميت والحي في العبادة مطلقاً أو عن الميت مطلقاً أو عن الحي في الجملة أو عنهما في الجملة...»

اهمیت این رساله بیشتر از این دیدگاه است که طبق تصریح مؤلف در متن آن، آن را در حالی نوشته است که هیچگونه مأخذ و مدرک از کتب فقهی و حدیثی را در اختیار نداشته است و با دست خالی و با تکیه بر حافظه و مبانی خود آن را نوشته است، با این حال از چنان استواری و صلابت علمی بر خوردار است که گویی مؤلف آن در آن زمان ده ها رساله و کتاب در اختیار داشته است. و این نشانه اصالت و عمق فقاہت میرزا مسیح تهرانی است.

۶- «احكام الشرط في العقود والإيقاعات»:

راجع به شروط صحیح و شروط فاسد در معاملات می باشد. و در فقه استدلالی و رساله بسیار لطیف و استواری است اول آن بعد از خطبه کوتاه چنین است:

«أما بعد فيقول العبد المسكين مسيح بن محمد سعيد - عفى الله عن جرائمهما: لما كان الشرط في العقود والإيقاعات مما يكثر ويعمّ به البلوى وكان من غوامض المسائل و عويصاتها الفرق بين ما يجوز في الشريعة منه وما لايجوز فأردت أن احزّر فيه رسالة محتوية على ما هو التحقيق فيه و...».

۷- «رسالة في الإجتهد والتقليد»:

کتاب بسیار ارزشمندی است که میرزا مسیح آن را در سال ۱۲۵۹ هجری قمری در مشهد مقدس رضوی - علیه السلام - نوشته است. و از اینجا دانسته می شود که او در وسط ایام و سالهای تبعیدی اش در آن سال از جانب حکومت اجازه یافته است که به عنوان زیارت مرقد امام رضا - علیه السلام - به ایران بیاید ولیکن بطور موقت و حق ورود به تهران و دیدار اهل و عیالش را نیز نداشته است و همه این مطالب از مقدمه

کوتاه و پرمعنای این کتاب بر می آمد. میرزا مسیح در مقدمه آن نوشته است:

«... أما بعد فهذا رسالة في الاجتهاد والتقليد، شرعت فيها في يوم الإثنين أول شهر ربيع الأول من شهور السنة ١٢٥٦ في مشهد مولای علی بن موسی الرضا - علیه ما لایحصى من السلام والثناء - في أيام شدة مرض الصدر والإشتغال بالتنقیة مع تشتت البال وتفرق الحواس والإبتلاء بأنواع الهموم والغموم اللازم لكبر السن ومفارقة الأهل والعیال والأقرباء والأحبة وإستیلاء العدو الغالب العاصي إلی غیر المذكورات».

ترجمه: «این رساله ای است در باره اجتهاد و تقلید. در روز دو شنبه اول ماه ربيع الأول سال ١٢٥٦ در مشهد مولا و سرورم علی بن موسی الرضا - علیه السلام - نگارش آن را آغاز کردم. در روزهایی که بیماری سینه ام شدت گرفته و به عنوان معالجه مشغول تنقیه هستم، و پراکندگی حواس و آشفتگی خاطر و گرفتاری به انواع ناراحتیها و غمها که لازمه پیری و دوری ام از خانواده و اهل و عیال، دوستان و خویشاوندانم می باشد و روزهایی که مصادف است با برتری دشمن پیروز و طغیانگر. و غیر از اینها».

رساله اجتهاد و تقلید در ٦٩ صفحه دستنویس می باشد و در حاشیه صفحه اول آن چند مورد دست خط خود مؤلف (میرزا مسیح تهرانی) نیز دیده می شود که بدون نقطه گذاری است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

٨- «رساله تقلید در اصول دین»: علوم انسانی

این رساله بجز رساله اجتهاد و تقلید است که اندکی پیش معرفی شد. موضوع این رساله اینست که آیا در اصول دین تقلید جایز است یا نه؟ میرزا مسیح با آن تسلط و احاطه علمی و فقهی خود در این باب سخن گسترده و مقداری بیان داشته است بطوری که نگارنده سراغ ندارد غیر از ایشان کسی در این موضوع بگونه استدلالی این اندازه سخن گفته باشد. از مجموع این رساله جالب ١٧ ورق موجود است و آخر آن ناقص می باشد. آغاز رساله با این جمله است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . اصل : قد وقع النزاع في جواز التقليد في أصول الدين فجوّزه بعض أرباب التحصيل وأنكره آخرون ثم المنكرون أفتروا فرقتين ...» .
آنچه که تا اینجا راجع به مصنفات و آثار قلمی میرزا مسیح مجتهد گفتیم از باب نمونه بود، معرفی تفصیلی و شایسته همه آثار قلمی او باید در نوشتار جداگانه ای صورت بگیرد .

از همین مقدار که گفتیم خوانندگان می توانند به میزان تحصیلات و شخصیت علمی و مقام فقاہت او پی ببرند و از این رهگذر پاسخ این سؤال را که : «میرزا مسیح کیست؟» بخوبی اداء کنند . در اینجا با درج سخنی از معلم حبیب آبادی در باره تاریخ وفات و محل دفن میرزا مسیح تهرانی ، این بخش از سخنان را به پایان می بریم و بعد از آن می پردازیم به تبیین ماجرای قتل گریبایدوف در تهران و نقش میرزا مسیح در آن واقعه . سخن معلم حبیب آبادی در ذیل معرفی متوفاهای سال ۱۲۶۳ هجری قمری راجع به میرزا مسیح تهرانی چنین است :

«وی فرزند محمد سعید رازی و از معاریف علماء تهران بوده و کتابی «اجتهاد و تقلید» تألیف نموده ، و چون در ۲ شنبه ۲ شعبان سنه ۱۲۴۴ به حکم وی مردم عوام تهران بر گریبایدوف قونسول دولت روس شوریده او را کشتند در اثر آن حاجی میرزا مسیح از تهران تبعید شد و در شب ۲ شنبه ۹ صفر سنه ۱۲۴۵ از آنجا به عتبات رفت و بعد از آن در قم توطن نمود ، و آخر در این سال چند روزی پس از وفات آقا سید صدر الدین وفات کرد ، و هم در حجره او در نجف دفن شد ، چنان که مستفاد از «روضات : ۳۳۳» است به نقل از فرزند او . و هم در جلد «قاجاره ناسخ : ۴۰۵» و «منتظم ناصری» وفات وی را در این سال بدون تعیین ماه و روز نوشته اند» (۲۱) .

سخن نویسنده ناسخ نیز چنین است :

«و همچنان در این [سال ۱۳۶۳] حاجی میرزا مسیح تهرانی که ایلچی دولت روسیه به فتوای او در دار الخلافه مقتول گشت ، چنانکه مرقوم شد ، در عتبات عالیات به شرفات جنان سفر کرد .» (۲۲)

* نهضت میرزا مسیح در برابر تعدیّات و قانون شکنیهای گریبایدوف

چنانکه پیشتر نیز گفتیم جنگ دوم ایران و روسیه با امضاء قرار داد تحمیلی «ترکمانچای» در روز ۵ شعبان ۱۲۴۳ هجری قمری متوقف گردید. در تهیه و تنظیم مواد و امضای این قرار داد از طرف روسها ژنرال پاسکیویچ (فاتح ایروان) رسماً عامل بود. لیکن مشاور و خواهر زاده او به نام «آلکساندر سرگتویچ گریبایدوف» در سخت گیری و اعمال فشار برای تنظیم آن که صددرد صد به زیان ایران و به نفع روسها بود، نقش اساسی و فراوان داشت. و به همین دلیل بود که با سفارش کتبی ژنرال پاسکیویچ به تزار روس، او جایزه و تشویقی مهمی دریافت نموده (۲۳) و پس از پایان جنگ به عنوان وزیر مختار و ایلچی (سفیر) کشور فاتح روسیه به ایران آمد تا مواد قرار داد به اجرا در بیاورد. یکی از مواد این قرار داد تحمیلی و زورگویانه که در اثر ضعف و سستی و ناآگاهی رجال حاکم ایران و شیطنت انگلیسیها و زورگویی روسها نوشته شده بود مربوط به مبادله اسرا بود. ماده سیزدهم آن چنین است:

«همه کسانی که از دو سوی درجنگ اسیر شده باشند، چه در جنگ اخیر و چه در جنگ سابق، همچنین اتباع دو دولت که در هر دو مورد گرفتار شده باشند به فاصله چهار ماه آزادانه پس داده خواهند و پس از آنکه خوار و بار و چیزهای لازم را برایشان آماده کردند ایشان را به عباس آباد روانه خواهند کرد تا بدست نمایندگانی که از دو سوی مأمور گرفتنشاند هستند بپسارند و سپس ایشان را به خانه خود بفرستند.» (۲۴)

گریبایدوف که در پندار باطل خود ملت ایران را نابود شده و یا دست کم اخته شده می پنداشت و هرگز تصوّر آن را نمی کرد که این ملت شکست خورده و مغلوب بتواند علیه یک مأمور و فرستاده عالیرتبه کشور روسیه فاتح حرکت اعتراض آمیزی کند، از لحظه ای که وارد خاک ایران شد همه مقررات رایج دیپلماتی را که سفراء مجبورند از آن پیروی کنند، زیر پا گذاشت و با نخوت و غرور تمام به قانون شکنی و

آزار مردم ایران و هتك حرمت رجال سیاسی و دخالت در امور داخلی ایران پراخت. (وحتی زمانی که به عنوان سفیر به حضور فتحعلی شاه رسید، از شدت غرور و جهالت حاضر نشد مقررات و تشریفات مرسوم سفرا را به جای بیاورد، با اینحال فتحعلی شاه و رجال سیاسی آن روز ایران برای مصالح خاصی این رفتار خلاف مقررات دیپلماتیک او را نادیده گرفته و به احترام و نوازش او پرداختند. (۲۵)

«در آن موقع عده ای از اهالی گرجستان به خصوص زنان گرجی که از زمان کریم خان زند و آقا محمد خان قاجار به عنوان اسیری به ایران آورده و بعد به اجبار یا بدلخواه به دین اسلام و سپس به تزویج اشخاص مختلف در آورده بودند، در نقاط مختلف ایران زیاد دیده می شدند. این اشخاص که بیشتر در خانه رجال و معروفین زندگی می کردند اکثراً دارای اولاد و احفادی هم شده بودند. گریبایدوف در این مورد [و برای باز پس گرفتن اجباری این اشخاص] نامه ها نوشت، تهدید کرد، و سماجتها نمود.» (۲۶)

بدین ترتیب می بینیم که گریبایدوف می خواسته است زنانی که صاحب همسر قانونی و شرعی و دارای اولاد و احفاد بودند و سالها بود که یا به اجبار و یا به اختیار خودشان به ایران مهاجرت نموده و زندگی تشکیل داده بودند، از شوهران و فرزندان شان جدا کرده و به روسیه بفرستد.

چنانکه در مورد مردان مهاجر قفقازی و گرجی نیز چنین روشی را در پیش گرفته بود. و از این طریق به آزار مردم مسلمان ایران و تحریک احساسات آنان می پرداخت. بر خلاف آنچه که برخی از مورخان خواسته اند قضیه گریبایدوف و زنان را به «دو زنی که در خانه اللهیار خان آصف الدوله» زندگی می کردند منحصر کنند، او مأموران خود را بزور به همه خانه هائی که خود میخواست و از هر طبقه ای که بودند می فرستاد تا راجع به زنان قفقازی و گرجی تحقیق کنند و اگر کسی را پیدا می کردند به زور جلب کرده و به سفارت روس می بردند، چه شخص او راضی می بود و یا راضی نمی بود. طبق گزارش مورخان آن روز که شاهد قضیه بوده اند، گریبایدوف به

خانه های تجار تهران (دار الخلافه) نیز بدین منظور مأمور می فرستاده است و به خانه رجال سیاسی و رجال روحانی نیز تحقیق و تفحص و مطالبه زنان مأمور می فرستاده است. چنانکه از کتاب «تاریخ نو» صفحه ۱۲۱ جهانگیر میرزا نقل شده:

«گریبایدوف توسط مأمورین سفارت بنا گذاشت که با تجار دار الخلافه به بهانه اینکه گرجستانی در خانه شماست بدرفتاری نماید و بدون اذن واستحضار امنای دولت ایران کسان خود را از ارامنه و روسیه به خانه های مسلمانان می فرستاد و ایشان خودسر داخل خانه های مردم شده، اظهار می داشتند که باید نمایندگان ما جمیع انائیه [زنان] آن خانه را دیده اگر زن از گرجستان هست به خانه ایلچی برده تا ایلچی بالمشافهه تحقیق رضا وعدم رضا در ماندن و یا نماندن او در مملکت ایران. و مکرر این حرکت از گریبایدوف صادر شد و از انائیه اهل اسلام به این نحوها به خانه خود برده شبها نگهداری می کرد.» (۲۷)

باز نامه تند و توهین آمیزی از گریبایدوف خطاب به وزیر خارجه آن وقت ایران هست که در ضمن آن با اصرار تمام از او خواسته است زنی را که از اهالی قفقاز در خانه «ملا باشی» هست دستگیر کرده و تحویل او بدهد. (۲۸)

گریبایدوف عملاً بدلیل اینکه ایلچی و سفیر يك کشور فاتح در جنگ است، نه قوانین و مقررات شرعی و داخلی کشور ایران را رعایت می کرد و نه اصول و موازین دیپلماتیکی را که سفرا ملزم به رعایت آنها هستند در نظر می گرفت. نمونه بارز آن حمایت مصرانه و پناه دادن به شخصی به نام «میرزا یعقوب» است که از جمله خواجهگان و کارکنان گرجستانی در بار فتحعلی شاه بود. میرزا یعقوب ارمنی که سالیان درازی پیش از آن قضایا از ایروان به داخل ایران آورده شده و در داخل دربار سمتهای مهمی را بدو واگذار کرده بودند خود را مشمول ماده ۱۳ ترکمانچای قلمداد کرده و به سفارت روس در تهران پناهنده شد. او سمت مالی و اقتصادی مهمی در دربار و درون حرمسرای فتحعلی شاه داشت و اختلاس و بدهکاری زیادی به مردم داشت و برای اینکه بدهی خود را به بستانکاران نپردازد به عنوان اینکه من سابقاً از اسرا بوده

و مضمون فصل ۱۳ عهدنامه ترکمانچای می باشم به سفارت روس پناهنده شد، و گریبایدوف نیز سخت از وی حمایت کرد و... .

آغا یعقوب، در مدتی که در سفارت روس پناهنده بود، چون خانواده های ایرانی را خوب می شناخت، زنانی را که اصلاً مسیحی بوده و بعد مسلمان شده و یا شوهران مسلمان خود زندگی می کردند به سفیر، صورت داد. سفیر جوان و بی تجربه هم با خشونت آنها را که در خانه های اعیان و اشراف می زیستند و دارای فرزند هم بودند و...» (۲۹)

بنابر این، قضیه زنان منحصر به «دوزن اللهیاری خان آصف الدوله» نبوده است، آنان نیز جمله انبوه زنانی بوده اند که مورد مطالبه و تحت تعقیب گریبایدوف برای انتقال به روسیه بوده اند و حتی مردانی مردان متهم به سرقت و اختلاس و جرائم دیگری مانند آغا یعقوب خواجه را پناه می داده است تا از وجود او و اطلاعاتش نسبت به رجال سیاسی ایران و زندگی خصوصی آنان بهره برداری کند. اینجا بود که نه از فتحعلی شاه قاجار کاری ساخته بود و نه از دیگر رجال آلوده آن زمان ولیکن میرزا مسیح مجتهد با جرئت و شهامت قابل ستایش به میدان و به استرداد اجباری زنان مسلمان که در سفارت روس مشغول ناله و استغاثه بودند تا در تهران به خانه های خود و به نزد شوهران و فرزندان شان برگردند، حکم شرعی صادر کرد و مسلمانان را مکلف برای انجام تکلیف دینی و وطنی گردانید.

گریبایدوف و مأموران او با این زنان بسیار بی رحمانه و هتاکانه برخورد می کرده اند. طبق مفاد نامه فتحعلی شاه به پسرش عباس میرزا آنان حتی زنان حامله را در سفارش بازداشت کرده بودند. او به عباس میرزا می نویسد: که من با گریبایدوف در خصوص آزادی زنان نامه نوشتم ولی فایده نبخشید:

«این زنها را که سالهاست مسلمه اند و بالفعل یکی از آنها حامله، باز بفرست و هر جا اسیری مشخص داری اعلان دار تا باز یافته شود، ولی فایده نبخشید.» (۳۰)

گریبایدوف عملاً بازیچه آغا یعقوب خواجه شده بودند و برای ارضای حس

کبر و نخوت خود دست به هر کار خلاف و غیر قانونی می زد. آقای بامداد نوشته است:

«گریبایدوف سفیر جوان و بی تجربه روس (۳۴ ساله) به مصداق الْحَكْمُ لِمَنْ غَلَبَ مَادَهُ ۱۳ و سایر مواد معاهده را بیرحمانه نسبت به يك مملکت مغلوب و دست و پا شکسته و ارکانش بکلی از هم پاشیده شده و بلا شرط تسلیم گردیده با شدت هر چه تمامتر اجراء می کرد. در این هنگام وجود آقا یعقوب را بواسطه اطلاعات زیادی که از تمام خانواده های اعیان و اشراف ایران داشت مغتنم شمرده، صورت اسامی اهالی قفقاز را اعم از زن و مرد از وی خواست و او هم صورت داد، بعد گریبایدوف دستور داد که با خشونت هر چه تمامتر تمام آنان را حتی زنانی که مسلمان شده و با ایرانیان ازدواج کرده و اولاددار بودند آنان را نیز از خانه های ایرانیان خارج کرده، تحویل بگیرند و به محلهای اولیه خودشان روانه نمایند. از جمله زنانی که با سختی و خشونت بیرون آورده و تحویل گرفته شد دو نفر از زنان حرمسرای آصف الدوله الله یار خان قاجار از رجال طراز اول ایران بود که دارای اولاد هم بودند. آصف الدوله قضیه را به میرزا مسیح استرآبادی مجتهد مسلم تهران اطلاع داد و از وی در این باب استفتاء نمود. میرزا مسیح گفت چون زنان مسلمان شده در کنف اسلام می باشند، موضوع بر خلاف شرع اسلام عمل شده و زنها را باید از سفارت روس بیرون آورد. به سفیر جوان و مغرور برای پس گرفتن زنان مراجعه کردند، او از پس دادن آنان جداً استنکاف ورزید، بنابراین این کشمکش بین مأمورین سفارت و عامه مردم آغاز گردید. در این بین یکنفر از ایرانیان کشته شد. این قضیه بر عصبانیت مردم و وخامت موضوع افزود. سفیر را از این هیجان وحشت گرفت مأمورین سفارت آقا یعقوب خواجه و آن دو نفر زن شوهر دار را از سفارت بیرون کرده، تحویل مردم دادند. به محض اینکه مردم آقا یعقوب را دیدند او را تکه تکه کردند و زنان را هم به خانه میرزا مسیح مجتهد بردند. بجای اینکه قضیه به همین جا ختم شود ماده غلیظ تر و هیجان مردم برای گرفتن انتقام زیادتر شد و برای تنبیه مأمورین روس که دست

تعدّی گشوده بودند به سفارت هجوم آوردند و با اینکه مهاجمین هشتاد و اندی کشته دادند سفیر و تمام مأمورین روس را که عده آنان بالغ بر ۳۸ نفر بود کشتند و سفارت روس را نیز خراب کردند. از این عده فقط یک نفر بنام مالسوف نایب سفارت که خود را کاملاً از انظار پنهان کرده و مردم به او دست نیافته بودند، از مهلکه نجات یافت و بعد تحت حفاظت مأمورین دولت به روسیه رفت. ۴ (۳۱)

داستان تعدّیات، گردنکشی و تفرعن گریبایدوف و کشته شدن او با شورش و حکم شرعی میرزا مسیح مجتهد را، سپهر در ناسخ التواریخ مفصلاً آورده است که اینک بخشی از مطالب او را با حفظ جملات و عباراتش در اینجا نقل می کنیم:

«... شاهنشاه [فتحعلی شاه قاجار] روز ۲۷ شهر جمادی الاخره وارد دار الخلافه [تهران] گشت. این هنگام نیارال گربایدوف خواهر زاده نیارال بتقاویچ چون در ترکمانچای حاضر بود و از شرایط مصالحه آگهی داشت کارداران دولت روس او را مأمور به سفارت ایران داشتند تا در دار الخلافه اقامت جوید و شرایط مصالحه را به پای برد. و....»

چون خبر ورود او به تبریز رسید نایب السلطنه، نظر علیخان افشار ارومی را به مهمانداری او بیرون فرستاد و او با مکانتی لایق آوردند...، هنوز تعیین گربایدوف یک تن از مردم خود را به عاریت [و به عنوان کنسول] روانه گیلان داشت و خود راه دار الخلافه پیش گرفت. از دربار شهریار، محمدخان سرکرده سواران افشار به مهمانداری او مأمور گشت و روز یکشنبه ۵ رجب وارد دار الخلافه شد و میرزا محمد علیخان کاشانی وزیر ظل السلطان [حاکم تهران] و محمد ولیخان قاسملوی افشار او را استقبال کرده، فرود آوردند، و روز دیگر میرزا ابو الحسن خان وزیر خارجه واللّه قلی خان دۆلوی قاجار نقچی باشی [رئیس تشریفات دربار] و میرزا فضل الله مازندرانی مستوفی به سرای او رفته و حشمت ورود او را بداشتند، و بعد از سه روز، چنانکه قانون بود، او را به حضرت پادشاه آوردند. گربایدوف را تکبر و تنمیری غیر معروف بود و در تقبیل سده سلطنت و گفت و شنود در حضرت خلافت [یعنی حضور

پادشاه ایران [خضوعی که در خور چاکرانست مرعی نداشت و قدم به جرئت و جسارت همی زد و سخن به غلظت و خشونت همی گفت . با اینکه کبریای سلاطین در چنین امور ارزی را البرزی قیاس کند و خردلی را خرمنی پندارد، پادشاه عاقل مجرب را کردار او حمله در خاطر نیفکند و او را رخصت دادتا به سرای خویش باز شد و آغاز فتنه جویی کرد و کردارهای زشت پیش گرفت . گفت از شرایط عهدنامه آنست که هیچکس از اسرای ارامنه در ایران نماند اینک دو کنیزک در خانه آصف الدوله است باید به من سپرد، هر چند امنای دولت ایران او را پند گفتند مفید نیفتاد . این کنیزکان در خانه آصف الدوله ذات ولد بودند، کیش مسلمانان داشتند، چون آصف الدوله در شکستن مصالحه نخستین با روسیه و مسامحه در مقاتله او متهم درگاه پادشاه بود بی سخن آن کنیزکان را به سرای گربایدوف فرستاده و ایشان در سرای او به تلاوت قرآن مشغول شدند و علمای اسلام را از حال خویش آگهی و اعلام دادند .

از قفای ایشان آقا یعقوب که يك تن از خصمیان سرای سلطنت بود و نسبت به ارامنه ایروان می رسانید چنان افتاد که از منازل دیوانی ذمت او مشغول گشت ، از در چاره به سرای گربایدوف گریخت و نیارال نیز او را ظهیر و پشتوان گشت و گفت اگر کارداران ایران را با او سخنی است باید قطع سخن خویش در دار الشرع روسیه کنند . علمای اثنی عشریه تکلیف حضرتش را چنان دانستند که کنیزکان گرجیه را که سالها کیش مسلمانان داشتند از گربایدوف به هر نحو که توانند استرداد فرمایند و مردم شهر نیز روز دوشنبه دوم شعبان المعظم به يك بار بشوریدند و غوغا برداشتند و در مسجدی که حاجی میرزا مسیح تهرانی امام جماعت بود این غوغا فزونی داشت . اما رأی علما در قتل ایلچی نبود، بلکه غرض ایشان تهدید ایلچی و استرداد زنان مسلمه بود . اما عوام سر از انقیاد علماء بدر کردند به يك بار نزدیک به صد هزار مرد وزن غوغا کنان روی به خانه گربایدوف نهادند . این خبر در ارك گوشزد شهریار تاجدار گشت ، در زمان ، جمعی از شاهزادگان و بزرگان درگاه را بیرون فرستاد تا عوام را از اقدام این امر دفع دهند، مردم شهر با ملك زادگان سخن به خشونت کردند و گفتند

آنجا که پای دین در میان باشد ما از دولت دست باز داریم، اینک این تیغهای آخته را از بهر دشمنان دین افراخته ایم، اگر شما حمایت دشمن کنید حشمت شما نگاه نداریم و نخست این تیغها بر شما برانیم؛ شاهزادگان چو این بدیدند ناچار مراجعت کردند و غوغا طلبان فریاد طریق خانه گریایدوف پیش گرفتند، گریایدوف چون کار را بدینگونه دید سخت هراسناک شد و آن دو کنیزک گرجیه به اتفاق آقا یعقوب از خانه بیرون فرستاد و در سرای خویش بیست واز پس دیوار به مدافعه نشست و چو مسلمانان را به آهنگ سرای خویش می دانست فرمان داد تا تفنگها بگشادند و در میانه جوانی چهارده ساله به زخم گلوله از پای بیفتاد و جان بداد. مسلمانان چون این بدیدند به یک بار بر خروشیدند و نخست یعقوب را بر در سرای ایلچی با خنجر و شمشیر پاره پاره ساختند، آنگاه از در و دیوار خانه گریایدوف صعود کرده به سرای او در رفتند و او را با سی و هفت تن از مردم او مقتول نمودند و هر چه در آن سرای بود به غارت بر گرفتند و خانه را نیز ویران کردند و در زمان پراکنده شدند، هر کس به طرفی رفت و راه خویش گرفت چنانچه نه قاتل شناخته بود و نه غارت کننده معلوم گشت. از میانه ملسوف نامی که نایب اول گریایدوف بود با یک تن از ملازم او خود را به بیغوله ای در برده و زنده بماند. « (۳۲)

بعد از این قضایا بود که - چنانچه بعداً خواهیم گفت - خسرو میرزا پسر عباس میرزا نایب السلطنه را برای پوزش خواهی به دربار تزار روس فرستادند و میرزا مسیح مجتهد نیز طبق درخواست روسها برای همیشه از ایران تبعید شده و به عتبات عالیات رفته و به دور از زن و فرزندان خود در انزوا عمر خود را گذرانید و پس از تحمّل حدود هیجده سال مشقت و رنج و تنهایی با سر بلندی و افتخار این جهان فانی را بدرود گفت. هر چند که مشروعیت و ضرورت تبعید او با توجیه برخی از معتمین و ملایان در باری توجیه شد، لیکن نقطه عطف مهمی در تاریخ گردیده و آغاز فاصله وجدایی تدریجی روحانیت اصیل و مردم مسلمان ایران از حکومت مستبد قاجارها گردید.

گویا علت عمده گرایش مردم به میرزا مسیح مجتهد در این حرکت اعتراضی عدم شرکت او در شروع جنگ بوده است، برای اینکه چنانکه جلوتر گفتیم، او از جمله علمای بزرگ بود که در انجمن چمن سلطانیته حضور نیافت و راجع به آغاز جنگ دوم ایران و روس حکم شرعی صادر نکرد. اما وقتی که تعدیات، زورگوییهای گریبایدوف و عدم رعایت مقررات و قوانین دیپلماتیک از ناحیه او را مشاهده کرد، چاره ای جز مقابله به مثل و به کار تهدید ندید و در آن مرحله وجود او تجسمی برای آرزوهای انتقامی ملت از روسیه و حکومت استبدادی فتحعلی شاه گردید. هرچند که هیچگونه دلیل و سندی وجود ندارد که نشانه قصد اولیه میرزا مسیح و علمای دیگر برای کشتار روسها باشد، و قصد آنان تهدید و گوشمالی بوده، لیکن عملاً کنترل مردم تحقیر شده و خشمگین از دست رفت و کشتار عمومی روسها و قتل شخص گریبایدوف پیش آمد که دربار فتحعلی شاه را دچار شوکه و وحشت گردانید. او که جریان اصیل روحانیت و عامه مردم را در مقابل حکومت خود می دید و از طرف دیگر از عکس العمل تند احتمالی روسها می ترسید، دستپاچه شد و از مالسوف دلجوییهای بیش از حدّ به عمل آورد. و جنازه کشته شدگان روسی را در کلیسای ارامنه تهران گذاشته و مالسوف را با تجلیل فراوان همراه با پیامی برای عباس میرزا نایب السلطنه روانه تبریز گردانید.

عباس میرزا در تبریز دستور سوگواری برای مقتولین روسی را صادر کرد. آنگاه عباس میرزا نامه ای به ژنرال پاسکویچ نوشته و با تملق بسیار از او و دولت روسیه عذر خواهی نمود و اظهار داشت هرگونه که پاسکویچ مصلحت بداند و دستور بدهد قضیه را فیصله خواهند داد. با توجه به گواهی مالسوف راجع به حرکت تند و خارج از قانون و تحریک آمیز گریبایدوف و با توجه به اینکه دولت روسیه در آن زمان به فرماندهی پاسکویچ درگیر جنگی با دولت عثمانی بود و نمی خواست در آن شرایط جنگ دیگری با ایران داشته باشد، قضیه را تا حدودی ساده تلقی کرده و سه پیشنهاد اصلی ارائه داد:

۱- یکی از شاهزادگان بلند مرتبت ایران برای پوزش خواهی نزد امپراطور روس برود. (این مأموریت را خسرو میرزا انجام داد).

۲- از میان آن ازدحام کنندگان و مهاجمین به سفارت يك تن را که به شرارت و تلاش بیشتر در قضیه قتل گریبایدوف معروف باشد و به این عنوان نامش بر سر زبانهای مردم باشد، اعدام شود.

۳- حاجی میرزا مسیح مجتهد از ایران تبعید شود.

حکومت فتحعلی شاه هر سه درخواست را عملی ساخت و چنانکه سپهر در ناسخ نوشته است . :

«رضا قلی بیگ پسر پناه بیگ طالش که يك تن از قواد [سرکردگان] آن غوغا بود و با تیغ خون آلود از شهر فرار کرده و در اراضی شمیران که از قرای تهران است نیز خونی بریخت، بدست عوانان ظلّ السلطان گرفتار شد و به حکم شهریار تاجدار در میدان پیش سرای سلطنت به معرض هلاک و دمار [یا مقام عظمای شهادت؟!] رسید. اما در کار حاجی میرزا مسیح شاهنشاه متوقف بود که مباداد بیرون شدن او با شریعت مقرون نباشد! * حاجی محمد ابراهیم کلرآسی خراسانی که فاضلی نحری بود معروض داشت که چون در توقف حاجی میرزا مسیح بر هم شدن دولتین مستقر است و تواند بود که در توانی او و دیگر باره تیغها آخته و بسیار خونها ریخته گردد، سفر او به عتبات بر قانون شرع مبین خواهد بود. لاجرم شهریار تاجدار حاضر حضرت ساخته، فرمود که: به صلاح وقت يك چند مدّت از زمان را مجاور عتبات عالیات باش.

چون حاجی میرزا مسیح از حضرت پادشاه به سرای خودش شد بعضی از مریدان او را القاء کردند که چون از دروازه تهران بیرون شوی تو را مأخوذ خواهند داشت و به روسیان خواهند سپرد تا به خون گریبایدوف تو را مقتول سازند. وی این سخنان را باور داشت و روزی چند سفر کردن را تسویف و ملاحظه گذاشت تا به

اصرار کار داران دولت روز یکشنبه هشتم صفر به مسجد شده با زن و فرزند و مردم شهر آغاز وداع نهاد، از این کردار شورش عوام از نخست بار برزیادت شد و مردم شهر از ادانی واقاصی نزدیک او انجمن شده غوغا برداشتند و این نوبت آتش غضب پادشاه زبانه زدن گرفت و بیم آن بود که حکم به قتل عام فرماید. حاجی ابراهیم کلواسی میرزا مسیح را دیدار کرد و از پشت و روی این کار او را آگاه ساخت؛ لاجرم میرزا مسیح بی آگهی عام و خاص، شب هنگام با جامه دیگرگون از شهر بیرون شده و راه عتبات پیش داشت و مردم چون بیرون شدن او را دانستند از غوغا باز نشستند، و کار داران روس چون این شورش مردم و غوغای دوم را مشاهده کردند از کارداران ایران بنهایت شاد شدند» (۲۳)

از این مطالب که گزارش یکی از مورخان درباری قاجارهاست و با تعدیل و احتیاط فراوان نقل شده، دو مطلب اساسی بدست می آید.

اول اینکه رژیم فتحعلی شاه بعد از قضیه ترکمانچای بشدت از روسها می ترسیده و با هر گونه حرکت مردم علیه آنان مخالفت ورزیده و خشمگین می شده است. ولذا نسبت به حرکت میرزا مسیح مجتهد نیز بسیار خشمگین بوده است ولی از باب رعایت برخی مصالح ملی و داخلی، ابتدا چندان به آن تظاهر نمی کرده است ولیکن وقتی قضیه را جدی تر از آن می بیند که در تصور داشته، به قول سپهر آتش غضبش زبانه زدن می گیرد و بیم آن می رود که حکم به قتل عام فرماید! بنا بر این، هرچند که در بار فتحعلی شاه در باطن نسبت به روسها خشمگین بوده اند ولی به لحاظ اینکه رجال آن مردمانی دنیا پرست و ریاست طلب بوده و به چیزی جز حکومت کردن نمی اندیشیده اند، از حرکت و شورش ضد روسی مردم و علمائی چون میرزا مسیح، آن هم درست زمانی که روسها در جبهه عثمانی مشغول جنگ تازه دیگری بودند، نتوانستند هیچگونه بهره برداری سیاسی کنند و از روسها امتیاز بگیرند، بلکه بر عکس به اظهار تملق و خفت بیشتر در برابر آنان پرداختند و خود باختگی شان را کاملاً آشکار ساختند و این ویژگی همه حاکمانی است که تکیه بر مردم ندارند و لذا

می‌کشند ضعف خود را با تکیه بر بیگانگان جبران کنند.

مطلب دوم که از گزارش سپهر فهمیده می‌شود اصالت مردمی حرکت ضد روسی به رهبری میرزا مسیح مجتهد است. اگر این قضیه يك شورش هیجانی کور بود بعد از پایان تخریب سفارت روسیه و قتل گریبایدوف و آشکار شدن ناخوشایندی دربار از این قضایا دیگر کسی برای ادامه آن همت نمی‌گماشت، در حالی که می‌بینیم سپهر می‌نویسد وقتی که میرزا برای وداع به مسجد آمد چنان اجتماع بزرگی از مردم خشمگین فراهم آمد که این دفعه «شورش عوام از نخست بار بر زیادت شد» و فتحعلی شاه نیز چنانکه از قرائن پیداست از این حرکت دوم بشدت ترسیده و خشمگین شده است، چون در صورت ادامه یافتن، هدف طبیعی آن چیزی و کسی جز خود او ورزیمش نبود. ولذا این حرکت آغاز فاصله‌گیری عاقله مردم از حکومت قاجاریه است که با مرور زمان به انقلاب مشروطه منجر گردیده است.

نکته ظریفی که از این مطلب دوم بدست می‌آید اینست که میرزا مسیح مجتهد و دیگر علماء بزرگ آن عصر، گویا به معنای مصطلح کلمه فاقد اندیشه سیاسی مدون بوده‌اند. آنان بویژه بعد از معاهده ترکمانچای با همه کراهتی که از فتحعلی شاه و رژیم او داشتند و گاهی حرمت آن را می‌شکستند، در اندیشه جایگزینی حکومت دیگری (مثلاً حکومت اسلامی) به جای آن نبوده‌اند. لذا حرکت میرزا مسیح را در بعد ضد استعماری آن کاملاً می‌توان ستود ولیکن در بعد ضد استبدادی قیمتی نمی‌توان برای آن قائل شد چون فاقد این جنبه بوده است. هرچند که هیمنه شاه مستبد و مأموران وحشی و مسلح او، هیچ رعب و ترسی را نتوانسته است بر جان و اندیشه میرزا مسیح مجتهد مستولی کند، ولیکن مخالفت و یا مبارزه میرزا مسیح با استبداد فتحعلی شاهی صرفاً برای اظهار زبونی او در برابر بیگانگان و روسهای متجاوز بود، ولذا اسقاط حکومت استبدادی هدف جداگانه‌ای به شمار نمی‌آمد.

با همه اینها حرکت ضد استعماری میرزا مسیح و شجاعت و جوانمردی

شخصی فوق العاده او در آغاز این حرکت و اهمیت ندادنش به مخالفت‌های جدی دربار مستبد، برای ملت آزاده ایران در همه ادوار الهام بخش و مایه افتخار است و نشان می‌دهد که ملت مسلمان ایران در هیچ شرایطی، حتی شرایط بسیار استثنائی دوره ترکمانچای، در برابر بیگانگان سلطه طلب زبون نمی‌شوند، و همیشه در میان آنان مردان بزرگ و بیضه داری که ارزشهای دینی و همیت وطنی را بر چیزهایی ترجیح بدهند وجود داشته است و ملت ایران و آگاهان آن نیز همیشه پاس احترام این رجال ایشارگر را داشته‌اند.

ولذا می‌بینیم که بزرگان اسلام؛ با همه تعمد و جزو آکنده از اختناق که در دوره قاجاریه برای به فراموشی سپردن نام میرزا مسیح مجتهد در جریان بوده، به بهانه های مختلف یاد و نام او را گرامی داشته‌اند. علامه رجالی و فقیه بزرگوار حاج سید علی اصغر جابلقی بروجردی (متوفای ۱۳۱۳ هـ) در کتاب راجع به طبقات رجال او را در صدر همه بزرگان و مشایخ اسلامی عصر خود قرار داده و کتاب طبقات رجال خود به نام «طوائف المقال فی معرفة طبقات الرجال» را با اسم او آغازیده و چنین نوشته است:

«طبقه اول در ذکر مشایخ و معاصرین:

۱- حاج میرزا مسیح قمی، ساکن تهران بود و از پر ارجترین علماء و مجتهدین بود، او در تهران دارای ریاست بود، تا اینکه به قتل یکی از سفرای اهل کتاب فرمان داد، بعد از کشته شدن او واقع شد آنچه که واقع شد. (۳۲)

* ماهیت حرکت میرزا مسیح

مسأله دیگری که در اینجا مطرح است و نویسندگان بدان توجه نموده‌اند «ماهیت حرکت» یا «نهضت میرزا مسیح» است. آیا حرکت او چه ماهیتی داشت؟ در به وجود آمدن آن دست خارجی در کار بود؟ آیا دربار فتحعلی شاه خود محرک آن بود؟ رقابت رجال سیاسی رژیم قاجار در آن دخالت داشت؟ و یا اینکه يك حرکت

اصیل اسلامی و مردمی بود و مردم مسلمان زخم خورده ایران که حدود يك سوم کشور خود را از دست داده بودند از بی لیاقتی زمامداران خود و از حکومت روسیه خشمگین بود و خشم مقدس آنان همچون آتشی زیر خاکستر زمینه اشتعال می طلبد، و حرکات نسنجیده و غیر قابل تحمل گریبایدوف و احساس تکلیف دینی میرزا مسیح مجتهد و صدور حکم شرعی او برای آزاد سازی زنان مسلمانی که به زور به سفارت روسیه برده شده بودند و تنبیه عوامل آن صورت گرفت؟ آیا کدام يك از اینها بود؟ مورخان و نویسندگان خارجی و داخلی هر کدامشان در این باره نظری داده که به آنها اشاره خواهد شد، لیکن نظر این نگارنده اینست که وجه اخیر درست بوده است هر چند که ممکن است برخی از عوامل دیگر در تشدید آن و یا عدم ممانعت دخیل بوده باشد، ولی اصل قضیه، بدون هیچ خارجی و یا درباری از سوی مردم مسلمان و میرزا مسیح مجتهد آغاز شده است.

توضیح اینکه: در هر قضیه ای که پیش بیاید، اشخاص و جریانهای مختلف می کوشند تا از آن به سود خود بهره برداری کنند و بدین منظور تلاش و رقابت آغاز می شود ولی این مسأله به معنای این نیست که آن قضیه با دخالت و تصمیم آن سودجویان پدید آمده باشد. قضیه شورش مردم تهران به فتوای میرزا مسیح مجتهد نیز از همین قضاایا می باشد. مردم مسلمانی که وطن خود را مثله شده و هم کیشانشان را در آن سوی ارس اسیر دشمن می دیدند و بالاتر از همه رفتار وحشیانه و غیر قانونی وزیر مختار روسیه در تهران را با... با زنان و مردان مسلمان مشاهده می کردند با کمک قیاس ذهنی کوچک می توانستند حدس بزنند: اکنون که در تهران يك نماینده روسی چنان تاخت و تاز می کند و زنان شوهر دار را به تصرف خود در آورده و شبها در خانه خود نگه می دارد، پس معلوم است که در آن سوی رود ارس و در شهرهای از دست رفته ای همچون باکو، گنجه، شوش، ایروان و غیره چه خبر است و این حاکمان بی لیاقت ایران نیز هیچ کاری از دستشان بر نمی آید جز تن آسایی و تنعم، پس باید ما خود کاری بکنیم تا روسهای متجاوز حساب خود را کرده و در جایشان

بنشینند تا جایی که زنان شورشی تهران خطاب به فرزندان فتحعلی شاه که در صدد ممانعت و دفع آن بودند، فریاد زدند: «بروید زنان خود را تسلیم روسها کنید، چنین رفتاری لایق ریشی است که پدر شما هر روز آن را با آب گلاب معطر می کند!» (۴۴)

طبیعی است در چنین شرایطی مردم به سراغ مرد مجتهد و بزرگی بروند که از اول مخالف شروع جنگ بوده و در انجمن علما و نظامیان در چمن سلطانیه شرکت نکرده بود، و او غیر از میرزا مسیح کسی دیگر نبود. البته از قرائن چنین پیداست که «علیشاه ظلّ السلطان» پسر فتحعلی شاه که در آن ایام حاکم تهران بوده در سرکوبی مردم شورشی اقدام تند و مؤثری نکرده است. آیا برآستی او و مأموران او از انبوه و کثرت مردم شورشی و مسلّح ترسیده اند، یا اینکه به انگیزه رقابت با عباس میرزا ولیعهد که خود را بعد از معاهده ترکمانچای به روسها بسته بود، تسامح به خرج داده تا روسها زهر چشمی از ملت ایران ببینند و روی اشخاص چندان حساب باز نکنند؟ هر چه باشد او محرک قضایا نبوده، حداکثر در سرکوبی آن کوتاه آمده است. اما اینکه در بار فتحعلی شاه و یا شخصی محرک قضایا بوده باشند، هیچگونه مدرک و دلیلی در دست نیست، بلکه حرکات بعدی فتحعلی شاه و رجال دربار او نشان دهنده عدم رضایت واقعی او بدین کار است. همانگونه که پتر آوری نیز اشاره کرده، واقعیت اینست که:

«ایرانیان گریبایدوف را مظهر معاهده ترکمانچای می دانستند و از آن ناخشنود بودند، حتی خود فتحعلی شاه در عین حال که تشریفات مربوط به پذیرفتن گریبایدوف [تسلیم استوار نامه] را بطور عادی برگزار کرد، لیکن مانند سایر ایرانیان از او خوشش نمی آمد، معهذاً، در رویدادهایی که بعد پیش آمد بعید به نظر می رسد که شخص فتحعلی شاه با وی سر خصومت داشت، و شاید با توجه به حزم و دور اندیشی زیادش، بیشتر مایل بود که با گریبایدوف از در دوستی در آید. کوستلو (D.P. Costello) فقید نیز به این نکته اشاره می کند». (۴۵)

برخی دیگر به نقش انگلیس در این قضایا اشاره کرده و از آنجا که پای زنان آصف الدوله - که گرایش یا وابستگی انگلیسی داشته است - نیز در میان بوده، قضیه را بدون هیچ مدرک با آب و تاب از تحریکات انگلیسها نوشته اند. آقای بامداد با اشاره به این مطلب می نویسد:

«بسیاری از مطلعین وواقفین به سیاست عقیده دارند که چون در این موقع دولت روس با دولت عثمانی، که از طرف انگلستان حمایت می شده، داخل در جنگ بود، برای اینکه يك جبهه جنگ دیگری ایجاد گردد واز فشار به دولت عثمانی کاسته شود در این پیشامد دست انگلیسها داخل بوده و بدست آصف الدوله و میرزا مسیح، کار صورت گرفته است و...» (۴۶)

لیکن این نظر نیز با توجه به اینکه قرائن و اسناد تاریخی بر خلاف آن دخالت می کنند، درست به نظر نمی رسد. وگویا اصل و منشأ این مطلب آثار نویسندگان روسی باشد که می کوشیده اند و انمود کنند ایرانیان با روسها دشمن نیستند و نسبت به آنان کینه ای ندارند، قضیه قتل گریبایدوف هم اگر بیش آمده نتیجه تحریکات انگلیسها بوده است و نه نشانگر نیت و موضع ایرانیان در برابر روسها. چنانکه یکی از مورخان انگلیسی می نویسد:

«برخی از نویسندگان روسیه [تزاری] آمادگی نابخجائی در پذیرش کامل شایعات در ایران داشتند، و بویژه این شایعه که دولت انگلستان که نماینده آن با گریبایدوف دوستی نزدیکی داشت در ماجرای سفارت روسیه دست داشته است. در واقع انگلستان نمی بایستی از این ماجرا خرسند باشد، زیرا موجب تجدید مخاصمات ایران و روسیه می گردید و روسها می توانستند شمال ایران [آذربایجان] را تصرف کنند.» (۴۷)

علاوه بر این قرائن، سندی در دست هست که نشان می دهد انگلستان از تسخیر و تخریب سفارت روس در تهران و کشتار کارکنان آن چه اندازه بر آشفته و خشمگین شده است و حتی دولت ایران را تهدید به قطع رابطه در صورت عدم ارائه

اسناد و دلائل قانع کننده مبنی بر بی تفصیری خود، کرده است. این نامه که بسیار توهین آمیز و متن آن خارج از موازین و نزاکت سیاسی می باشد، توسط وزیر مختار وقت انگلیس خطاب به وزیر خارجه وقت ایران نوشته شده و متن آن از این قرار است:

«با حیرت و استکراه تمام خبر قتل منکر بیرحمانه ایلچی دولت علیه روس و همراهان و متعلقان او از جانب مرحمت جوانب نواب مستطاب نایب السلطنه بمن رسید. در تواریخ کل دول و در تمامی عالم از بدو عالم الی حال، چنین واقعه و حادثه ای واقع نشده و اتفاق نیفتاده است و تمام دولتهائی که بی ادب ترین و اخبث ترین کل دول عالم می باشند، همیشه بر خود لازم داشته اند و دارند حفظ و حراست و احترام و عزت ایلچیان و فرستادگانی را که از جانب دولتی بدولت و مملکت ایشان وارد می شوند، حتی اینکه در بین جنگ و منازعه این قاعده کلیه را رعایت و هرگز تجاوز و تخلف جایز نداشته اند، اما در اینجا در بین دوستی و مصالحه در پای تخت پادشاه در محلی که صدای شورش و هنگامه و غوغا به گوش رجال و کسان و منتسبین او می رسد و فریاد بیچارگان را می شنیدند، همه فرستادگان دولت به قتل رسیدند، در پیش نظر اولیای دولت که موافق قانون دوستی دولتین آن بود و واجب بود که ایشان را محافظت و محارست نمایند، اطمینان و خاطر جمعی بالمرّه از میان رفت و هیچکس نمی تواند بگوید که فرستاده هیچ دولتی می تواند در ایران خاطر جمع و آرام بنشیند یا آن است که دولت نمی خواهد محافظت و حراست نموده باشد، یا اینکه در قوه دولت نیست، اما اگر این دولت آبرو و استقلال خود را می خواهد باید بهر وضع که بتواند خود را از این بدنامی و بی اعتباری مستخلص سازد. این کفایت نمی کند که بگوید که ما راضی به این مقدمه نبوده ایم، باید تلافی و پاداش کلی بعمل بیاورند و کسانی که محرک این قتل عظیم شده اند و عامل این عمل بوده اند بدست دولت بهیّه روس بدهند، هر کس که باشد و هر منصب که داشته باشد، و هیچ عذر و واسطه و پناهی از برای این کسان اصلاً و مطلقاً نباید باشد. هرگاه دولت

ایران اندك اهمال و تغافل جایز دارد درینخصوص مشخص و واضح است که به این مقدمه راضی بوده اند و اگر نمی توانند اثبات نمایند که درین مقدمه دخیل نبوده اند کل دولت های عالم به دولت ایران دشمن خواهند بود پس اینجانب از اولیای دولت ایران، خصوصاً از آنجناب، چنین شهادت و اقرار و اعتراف می خواهم که دولت خودم بدانند که شایسته و پاداش درین باب چه چیز است که به عمل آورند و تشخیص بدهند که بعد از این صلاح هست که با دولت ایران دوستی را به طریق سابق بر قرار دارند، یا خیر؟ اینجانب امید کلی دارد و می خواهد که قبول کند و بداند که دولت ایران می تواند اینگونه شهادت را به آسانی بدهد، اگر چه ازین راه تعجب و تحیر دارد که تا حال هیچیک از گناهکاران و مرتکبین را نه بقتل رسانیده اند و نه محبوس کرده اند.

عالیجاه کپتان مکدنالد را به این خصوص فرستادیم که امنای دولت ایران نوشته و استشهادی که دارند در این باب به مشار الیه بدهند، و امیدوارم که بر من لازم نشود که ترك مصاحبت و آمد و رفت به اولیای این دولت کرده باشم. به کپتان مکدنلد هم حکم شد که يك نفر صاحب منصب روس و شش نفر دیگر را که باقی مانده اند به دار السلطنه تبریز برسانند که تشویش و ظلمی به این باقی که مانده اند ندهند. بر من لازم است که بگویم که اگر موئی از سر آنهایی که باقی مانده اند عیب نماید فوراً به تمامی کسان انگلیس که در ایران می باشند حکم خواهم داد و کلاً با خود از خاک ایران بیرون خواهیم رفت. افسوس این است که لازم شد و لابد شدم که به این وضع به آنجناب بنویسم، اما دولت ایران کار خود را بجای رسانیده اند که اگر واضح و بی پرده اظهار نکنم، گاهست تصور و خیال نمایند که در قید این مطلب نیستم. تحریراً فی شهر شعبان سنه ۱۲۴۴. ۴ (۴۸)

این نامه نشان دهنده ناراحتی زیاد انگلیسها از حرکت میرزا مسیح و شورش مردم تهران است. زیرا که آنان از تکرار مشابه آن در مورد خودشان نیز وحشت داشتند و از الگو سازی اینجوری بشدت پرهیز کردند. این قبیل برداشتها ناشی از

عدم توان تحلیل درست و سیاسی قضایای تاریخی است و ناشی از این پندار باطل است که همیشه برای حوادث ایران عامل وریشه ای را در بیرون مرزها مسلم فرض میکند. البته طبق معمول عرف سیاسی ممکن است سیاستمداران هر کشوری از حوادث و اتفاقات هر کشور دیگری به نفع خود بهره برداری مناسب کنند و یا در صدد آن باشند، لیکن این مطلب با منشأ و عامل بودن آنان تفاوت دارد.

اصولاً بزرگ کردن نقش آصف الدوله در این قضیه از عیوب برخی از مورخان است، بگونه ای که از کسانی مانند پتر آوری می توان در این مورد بخصوص به عنوان «تحریفگر» یاد کرد که گفته است زنان آصف الدوله خودشان به سفارت روس پناهنده شدند: «دو زن از حرم اللهیار خان به سفارت روسیه پناهنده شدند. یکی از این زنان ارمنی و دیگری آلمانی، لیکن هر دو آنها متولد ایروان بودند و مسلمان شده بودند. رفتار این دو زن بگونه ای بود که معلوم نبود چه می خواهند و مقصود واقعی خویش از بازگشت به ارمنستان را بازگو نمی کردند. لذا این نظر استوار وجود دارد که ازسوی اللهیار خان آصف الدوله مأمور این کار شده بودند.» (۴۹)

نادرستی و سخافت این رأی برای هر مورخی معلوم است. چون اگر چنین بود، گریبایدوف می توانست از اول آنان را از سفارت بیرون کند و نگذارد سفارتخانه محاصره شود و آنان را به محاصره کنندگان تحویل دهد. درحالیکه طبق منابع تاریخی نزدیک به آن زمان مانند ناسخ التواریخ، فارسنامه ناصری، تاریخ نو جهانگیر میرزا و غیره زنان آصف الدوله بدون آنکه رضایت داشته باشند با اصرار گریبایدوف و به دستور فتحعلی شاه برای بازجوئی به سفارت روسیه فرستاده شدند، لیکن گریبایدوف از باز پس دادن آنان خود داری ورزیدند:

«ظل السلطان حاکم تهران در نامه ای که برای عباس میرزا نایب السلطنه فرستاده در این باره می نویسد:

«... میرزا یعقوب به اطمینان حمایت ایلچی ناسزا به شرع و دین اسلام گفت

و به علماء و فضلاء دشنام داد استخفافها به دولت قاهره و استهزاها به خلق ایران نمود که اهل شهر اعم از عالم و عامی رنجیدند و طاقت نیاوردند. در این اثناء دو نفر زن از ارامنه ولایت عثمانی در خانه اللهیار خان قاجار بودند.

بلدهای ایلچی به او خبر دادند و بر او مشتبه نمودند که این دو نفر از اسرای گرجستان هستند. ایلچی به مطالبه برخاست، اللهیار خان گفت اینها از ولایت عثمانی می باشند، دخلی به شما ندارد. ایلچی قبول نکرد اصرار و شدت کرد، شاهنشاه به اللهیار خان حکم فرمودند هر دو نفر زن را با آدمی از خود به خانه ایلچی بفرستد تا ایلچی خود از آنها بپرسد و معلوم شود که از اسرای ولایات روسیه نباشند. اللهیار خان حسب الأمر مقرر و معمول داشت. اما ایلچی مرد را پس فرستاد و زنها را نگاهداشت. قاعده ایران معلوم است که زن در خانه نامحرم نمی تواند بماند، مایه بدنامی می شود. علاوه بر آن، آن شب میرزا یعقوب مجلس شرب داشت، آدمهای ایلچی هم يك زن فاحشه از شهر آورده بودند، آن دو زن که در خانه ایلچی بودند به ملاحظه این اوضاع آه و ناله می کردند و مردم بی طاقت شدند تا وقت صبح که آدم رفت، آن زن را از خانه ایلچی بیاورد ندادند. (۵۰)

آصف الدوله از بازداشت دو زن خود توسط گریبایدوف و حدس مفارقت همیشگی آنان از او به شدت خشمگین بوده تا چه رسد به اینکه خود آنان را تشویق به پناهندگی کرده باشد. استادی هست که دلالت دارد بر اینکه آصف الدوله برای رهائی آن دوزن به هر چیزی متوسل می شده است و حتی مخفیانه نامه ای به سفارت انگلیس در تهران نوشته و برای آزادی زنان خود استمداد کرده و نتیجه ای نگرفته است. تا اینکه مانند دیگران به علماء اسلام از جمله میرزا مسیح مجتهد متوسل شده است. چنانکه در نامه سفیر انگلیس در تهران خطاب به وزیر امور خارجه آن کشور آمده است:

«گریبایدوف غرور و خود خواهی فوق العاده ای دارد و... سفیر جدید روسیه حتی از اعزام مأموران روسی به خانه ها و حرمسراهای درباریان قاجاریه نیز ابائی

ندارد. فشار فوق العاده ای که او برای بازگرداندن دو کنیز گرجی از خانه آصف الدوله می آورد، سبب شده که او از ما کمک بخواهد. گرچه آصف الدوله همیشه جانب ما را در همه امور حفظ می کند، لیکن متأسفانه در این امر ما نمی توانستیم به او کمکی بنماییم». (۵۱)

از طرف دیگر باید گفت که قضیه منحصر به دو زن آصف الدوله نبوده است، انبوهی از زنان مسلمان را به زور در سفارت محبوس کرده بودند تا از زندگی وهمسران و فرزندانشان جدا ساخته و روانه روسیه شان کنند و آنان نیز مرتب می نالیدند، قرآن می خواندند و از مردم مسلمان و علماء اسلام برای رهایی خود کمک می طلبیدند. چنانکه نوشته اند:

«پس از اجتماع مردم در مسجد جامع، تمام اسراء و زنانی که در سفارت روسیه توقیف شده بودند به علماء پیغام دادند که تمامت ما بشرف اسلام رسیده ایم و صاحب اولاد گشته ایم، حال که امنای دولت ایران با دولت روس میثاقی بسته اند که گسسته ندارند بجاست علماء که بر مسند شریعت نشسته اند باعث نجات ما گردند. چون این پیغام به علماء دین مبین رسید، مسجد جامع تهران را انجمن ساخته، عامه مردم را حاضر داشتند و معقود آن بود که گریبایدوف جماعتی را از اسراء که در دین مسلمانی راسخ بودند مرخص دارد...

ولی سفیر روس به تقاضای مکرر میرزا مسیح اعتنائی نکرد. چون احتمال حوادث شومی می رفت میرزا ابوالحسن خان ایلچی وزیر امور خارجه که از حقوق بگیران انگلیس بود و همچنین سایر مقامات دولتی به گریبایدوف پیغام دادند که از هیچان مردم بترسد و زنها و اسراء مسلمان را برگرداند. فتحعلی شاه در نامه ای که به عباس میرزا نایب السطنه می نویسد، نیز اشاره به این هیچان مردم و پیامی که برای سفیر فرستاده کرده می گوید: «این زنها را که سالهاست مسلمانه اند و بالفعل یکی از آنها حامله، باز بفرست و هر جا اسیری مشخص داری اعلان دار تا باز یافته شود ولی این نامه فایده نبخشید...».

سرانجام روز چهارشنبه ششم شعبان ۱۲۴۴ (۱۱ فوریه ۱۸۲۹) مردم تهران بازار را بستند و جمعی از آنها به طرف اقامتگاه گریبایدوف حرکت کردند تا زنان را از چنگ کسان او در آورند. در نتیجه زد و خوردی که بین مردم و قزاقان مستحفظ سفارت روی داد بواسطه شلیک گلوله یکی از مستحفظین، پسر بچه چهارده ساله ای که در بین جمعیت بود کشته شد. با کشته شدن این طفل بر هیجان‌ات مردم و مهاجمین افزوده شد و عده ای در آن میان فریاد می کردند که «آقا می فرمایند باید ایلچی روس را به قصاص آن طفلک کشت.»

از آن طرف وقتی خبر اجتماع مردم و قصد آنها در حرکت به طرف سفارت روس به فتحعلی شاه رسید به علیشاه ظل السلطان فرزند خود که حاکم تهران بود دستور داد از وقوع هر حادثه ای جلوگیری کند. ظل السلطان نیز با شاهزاده امام وردی میرزا سرکشیکچی باشی و دوسه هزار نفر کشیکچیان دولتخانه و مستحفظین ارک و سربازان در صدد پراکنده ساختن مردم و جلوگیری از حمله آنها به سفارت بر آمدند ولی مردم با آنان نیز به ستیز پرداختند.» (۵۲)

بدینگونه بود که مردم مسلمان تهران پیوند استوار خود را با اسلام و علمای اصیل و غیر درباری اعلام داشته و خشم متراکم خود را بر سر حکومت استبدادی و پشتیبان مگار او استعمار روسیه تزاری منفجر ساختند و با حرکت خود جدائی آشتی ناپذیرشان از حکومت بی لیاقت قاجاریه را پایه گذاری کردند (۵۳) که بعدها با نهضت تحریم تنباکو این فاصله هویت بیشتری پیدا کرد و در نهایت نیز با اقدام به انقلاب مشروطیت به رهبری برخی از مراجع بزرگ تقلید شکل واقعی و قانونی به خود گرفت.

البته باید توجه داشت هر چند مورخان بیگانه و نیز برخی از ایرانیان (مانند آقای سعید نفیسی در تاریخ اجتماعی و سیاسی) بسیار کوشیده اند تا حرکت میرزا مسیح و مردم مسلمان تهران را در قتل گریبایدوف تحقیر و تنقید کنند و از اهمیت بکاهند، ولیکن حقیقت اینست که این حرکت حق قانونی مردم ایران بود و حتی با يك دقت

حقوقی می توان گفت مطابق ماده سیزدهم معاهده ترکمانچای بوده است . بدلیل اینکه این مهاجران قفقازی قبل از اشغال شهرهای قفقاز توسط روسیه تبعه ایران بودند واز آن شهر به تهران آمده و حفظ تابعیت کرده بودند ، ولذا همانگونه که طبق آن قرار داد ، دولت روسیه و مأموران او خود را ذیحق می دانستند که از افراد مسیحی دفاع کرده و آنان را به هر نحوی که هست از اسارت نجات دهند ، ایرانیان نیز معجز بودند مسلمانانی را که به زور به سفارتخانه روسیه برده شده و بدینوسیله به اسارت آنان در آمده بودند واز طریق دیپلماتیک حاضر به تسلیمشان نبودند ، با توسل به زور آزاد سازند و چنانکه دبیر اول سفارت «مالسوف» و همراهانش گواهی دادند و دولت روسیه نیز پذیرفت ، در این قضیه مقصر ، محرک و متجاوز اصلی «گریبایدوف» بوده است که به کیفر کردار ناشایست خود رسید تا دیگر هیچ ایلچی و مأمور سیاسی خارجی دیگری نتواند به بهانه مصونیت سیاسی خود در کشور دیگری توطئه علنی و بالاتر از آن «حکمرانی» کند .

پایان

*پی نوشتها:

- ۱- برای ملاحظه مواد مفصله عهد نامه ترکمانچای ر.ك: تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر. ج ۲/ ۱۷۹ به بعد، سعید نفیسی، چاپ چهارم، ۱۳۶۱، تهران مؤسسه انتشارات بنیاد.
- و نیز ر.ك: ناسخ التواریخ ج ۱/ ۱۷۹ به بعد، محمدتقی سپهر، چاپ سنگی تبریز ۱۲۱۹ هجری قمری.
- ۲- ر.ك: ناسخ التواریخ ج ۱/ ۱۶۴ سابق).
- ۳- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر ج ۲/ ۷۰ (سابق).
- ۴- ر.ك: همان مدرک ج ۲/ ۱۰۸.
- ۵- ر.ك: همان مدرک ج ۲/ ۱۰۷.
- ۶- ر.ك: شرح حال رجال ایران ج/ ۱۵۵، مهدی بامداد، چاپ سوم، کتابفروشی زوّار.
- ۷- ناسخ التواریخ ج ۱/ ۱۶۵ (سابق).
- ۸- مجله خواندنیها سال ۱۶ شماره ۶۵/ ۲۳.

۹-ر.ك: ناسخ ج ۱/۱۶۵ (سابق).

۱۰-ر.ك: همان مدرک/۱۶۵.

۱۱- این فرد «مهدی احمد» نام دارد که نماینده مجلس شورای ملی در رژیم سابق بوده است و در تاریخهای ساعت ۶۸/۱۱/۱۴-۲۱ و ساعت ۶۸/۱۱/۱۵-۲۱ در مصاحبه طولانی راجع به آذربایجان شوروی مطالب بی اساسی را در باره میرزا مسیح به هم بافته که برخی از عبارات آن چنین است:

«خبرنگار بخش فارسی صدای آمریکا با مهدی احمد وکیل دادگستری و نماینده سابق مجلس شورای ملی ایران که در حال حاضر ساکن ایالات متحده و سرگرم نوشتن تاریخ ایران است، پیرامون رویدادهای اخیر در آذربایجان شوروی و سوابق تاریخی این منطقه گفتگویی به عمل آورده است، در دو بخش. اینک بخش اول:

س- آقای احمد! جنابعالی که صاحب اطلاعات مفصلی در این زمینه هستید و همانطور هم که در مقدمه اشاره شد به نوشتن تاریخ ایران اشتغال دارید، خواهش می کنم شنوندگان صدای آمریکا را در جریان سابقه تاریخی قفقاز و آذربایجان و ارتباط این دو منطقه در طول تاریخ ایران و روابط ایران با شوروی قرار بدهید.

ج- اینجا آذربایجان شمالی یا آذربایجان شوروی نیست. اینجا استان های قفقاز در تاریخ ایران نامیده می شود. ماباید اول ببینیم که علت و جهات از دست دادن این استان های قفقاز چی بوده؟ اینها ناشی بوده از اعمال و رفتار وحشیانه آغا محمد خان قاجار و قتل عام او در شهر تفلیس و غارت و چپاول و مصادره اموال مردم تفلیس، و هم چنین بیان جاه طلبانه او در موقع تاج گذاری، و فتوای جاهلانه آخوندها، نه روحانیت شیعه، در جنگ ایران و روس، بویژه اعمال میرزا مسیح مجتهد که شبیه [امام] خمینی بوده است...

س- این قرار دادی است که زمان فتحعلی شاه با ناپلئون [بسته شده است؟]

ج- انگلیس ها بعد از اطلاع از این قرارداد فتحعلی شاه و ناپلئون در باب هندوستان، با میرزا مسیح مجتهد تماس حاصل نموده و در نتیجه میرزا مسیح فتوای جهادی به این نحو صادر می کند که: مستملکات اسلام باید از دست کفار خارج شود و...

س- ممکنه که قدری راجع به میرزا مسیح بیشتر توضیح دهید؟

ج- میرزا مسیح یکی از مجتهدین تهران بود که این فتوای جهاد علیه کفار را [داد] اینها، این چند تا شهری را که روسها تصاحب کردند چون اینها کافرند باید ما برویم و این شهرها را از کافران بگیریم، در نتیجه با این که مرحوم قائم مقام فراهانی که منشی عباس میرزا ولیعهد ایران بود او اینکار را صلاح نمی دانست و می دانست که اسلحه ایران هنوز آمادگی برای جنگ با روسیه نیست،

مجبور شد که این جنگ را تحمیل کرد به فتحعلی شاه ووی جنگ کرد.

س - در اثر فتوای میرزا مسیح؟

ج - بله .

س - در چه اجتهاد...؟

ج - اینها هیچ کدام در ایران حداکثر در فقه شیعه ، حداکثر مقام اجتهاد است . غزالی هم مجتهد مسلم بوده ، از کلینی تا حکیم هم همه مجتهد بودند ، هیچکس بالاتر از اجتهاد نبود . این لقبهای آیت الله در مقابل ظل الله درست شده ، وقتی شاه را گفتند ظل الله اینها را کردند آیت الله ، این هم از زمان قاجاریه است .

۱۲- چهل سال تاریخ ایران (تکملة المآثر والأثار) ج ۲ / ۷۶۳ ، تألیف اعتماد السلطنه ، تعلیقه محبوی اردکانی ، به کوشش ایرج افشار ، انتشارات اساطیر ، ۱۳۶۸ ،

۱۳- همان مدرک ج ۱ / ۲۱۰ .

۱۴- همان مدرک ج ۱ / ۲۲۰ .

۱۵- فصوص العلماء ۷-۱۴۶ ، میرزا محمد تنکابنی ، تهران انتشارات اسلامیّه .

۱۶- شرح حال رجال ایران ج ۴ / ۱-۱۰۰ ، بامداد (سابق) .

۱۷- تاریخ علماء خراسان / ۲۰۸ ، میرزا عبدالرحمن ، تصحیح و تعمیقه از محمد باقر ساعدی خراسانی ، چاپ مشهد کتابفروشی دیانت ، ۱۳۴۱ .

۱۸- همان مدرک / ۱۱۴ .

۱۹- همان / ۴-۱۲۳ .

۲۰- برای نگارنده این سطور دسترسی به این نسخه ها با مساعدت آقای مهدی کلهر (یکی از اعیان میرزا مسیح مجتهد) صورت گرفته است . انسانی و مطالع فریگی

۲۱- مکارم الآثار ج ... / ۱۷۰ .

۲۲- ناسخ التواریخ ج ۲ / ۴۰۵ (سابق) .

۲۳- ر.ک : تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر ج ۲ / ۱۷۷ .

۲۴- همان مدرک ج ۲ / ۱۸۳ .

۲۵- ر.ک : ناسخ التواریخ ج ۱ / ۱۹۰ .

۲۶- حقوق بگیران انگلیس در ایران / ۱۶۶ ، اسماعیل رائین ، چاپ ششم ۱۳۶۲ ، سازمان انتشارات جاویدان .

۲۷- همان مدرک / ۱۶۷ .

۲۸- ر.ک : همان مدرک / ۱۶۶ .

- ۲۹- شرح حال رجال ایران (بامداد) ج ۴/ ۴۷۲ .
- ۳۰- حقوق بگیران انگلیس در ایران/ ۱۷۵ .
- ۳۱- شرح حال رجال ایران ج ۱/ ۳- ۴۸۲ .
- ۳۲- ناسخ التواریخ ج ۱/ ۹۰- ۱۸۹ .
- ۳۳- همان مدرک ج ۱/ ۱۹۳ .
- ۳۴- طرائف المقال فی معرفة طبقات الرجال ج ۱/ ۴۳ ، سید علی اصغر بن سید محمد شفیع جابلقی بروجردی ، تحقیق سید مهدی رجائی ، با اشراف سید محمود مرعشی ، چاپ قم کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی ، ۱۴۱۰ هـ . ق .
- لازم به یاد آوری است که در متن چاپ شده این کتاب در جمله «إلى أن حکمَ یقتلِ أحدٍ من سفراء أهل الكتاب»، اشتباهاً به جای «سفراء» ، «شعراء» چاپ شده است .
- ۴۴- حقوق بگیران انگلیس در ایران/ ۱۷۶ (اوهم از کتاب تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران/ ۲۵۲ ، علی اکبر سپاس نقل کرده است) .
- ۴۵- تاریخ معاصر ایران از تأسیس تا انقراض سلسله قاجاریه/ ۱۰۲ ، پتر آوری ، ترجمه محمد رفیعی مهر آبادی ، چاپ تهران ۱۳۶۹ .
- ۴۶- شرح حال رجال ایران (بامداد) ج ۱/ ۴۸۳ .
- ۴۷- تاریخ معاصر ایران (پتر آوری ، سابق) / ۱۰۵ .
- ۴۸- حقوق بگیران انگلیس در ایران / ۱۷۹- ۱۷۷ .
- ۴۹- تاریخ معاصر ایران ... (پتر آوری) / ۱۰۴ .
- ۵۰- حقوق بگیران انگلیس در ایران/ ۱۷۲ .
- ۵۱- همان مدرک/ ۱۷۲ (اوهم از: اسناد وزارت امور خارجه انگلیس ۱۴۹-۹۰ نقل کرده است) .
- ۵۲- همان مدرک/ ۱۷۴ .
- ۵۳- در باره حرکت و فتوای میرزا مسیح و توضیح تندرویهای غیر قانونی گریبایدوف در مجله خواندنیها مقاله هایی نیز به قلم آقای استخر و آقای محمد کیوانفر وجود دارد که قابل مراجعه است . ر.ک: خواندنیها سال ۵ شماره ۲۷/ ۱۰ ، واز همان سال شماره ۲۸/ ۱۶ و نیز شماره ۱۸ (شماره مسلسل ۴۳۰) صفحه ۹ به بعد .

وكرر المتوازيين الأضلاع
بالتوازي غير معناه المعروف لما في ادعائه من الأشكال فمثل والرجوع التوازي ذكرها الشيخ المحقق
في الفوائد الطولية لا يدل على ما ادعاه ويعني نقل الرجوع ولا مجال له فيه الآن وإنما في السفر
في الرجوع عن مشهد مولاي علي بن موسى الرضا عليه السلام



پرشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کلیشه صفحه آخر کتاب الاجتهاد والتقليد ميرزا مسيخ مجتهد که در آن تصريح کرده است که در حال مراجعت
از مشهد مقدس رضوی رضوی می باشد.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين العاقبة للمتقين والسلاط على خير خلقه محمد وآله الطيبين
 اما بعد فهذا رساله في الاجتهاد والتقليد موهبت بها في يوم الاثنين اول شهر ربيع
 الاول من سنه ١٢٥٥ في مشهد بولاق على يد ميرزا موسى الرضا عليه السلام
 والشان في ايام شدة مرض الصدر والامتناع بالتنقيب مع تشتت البال وعدم الحواس
 والاعتماد با نواع الهموم والغموم واللازمة لكبر السن ومفارقة الاهل والعيال والاعمال
 والاجرة والامتلاء بالعدد والعامل العامر الى غير المذكورات اعلم ان العلي في الآ
 الشريفة الغرير على مذهبين احدهما مذهب الاجابيين المتكثرين للاجتهاد والتقليد والثاني
 مذهب الامويين القائلين بالاجتهاد في العالمات بالاجتهاد على مذهب احدهما
 مذهب المتقي بنجني اسعنه وهو اهل الاجتهاد والعلما اجابوا الامااد وقد تبعد جماعة منهم من
 البراج وابنه زهير وابنه ادریس اما الاجابيون فقد كان ائمة من وانفس طريقتهم
 بحيث لم يبق منهم الا اسم في بعض الكتب ظاهرا كالعلماء في النهاية وبعض علماء الرجال في
 بيان احوال بعض الروايات الى زمان الفاضل المولى محمد امين الاثرابادي وهو اول
 وفسبها الى الاجابيين وقال ذكرها البعض مشايخي اسعنه با ولم يذكر اسمه ويحتمل ان يكون
 الفاضل الجار وليت اهل الميرزا محمد الاثرابادي وتبعه جماعة منهم الشيخ الميرزا علي بن
 نقل كلامها المتضمن لانكار طريقة الجهاديين ومكرها بالخطب الجاهلي من الاعراض عليها قال
 المولى محمد امين في كتابه السمي في النوايا المدعية في الرد على من قال بالاجتهاد والتقليد
 في الاحكام الالهية المرتب على قبول وصحة مبدأ المفدته التي قال انها في ذكرها احد عشر
 العلامة الحلي ومن وافته فلا ماعظم الامامية اعجاب الامة عليهم السلام والجلاب عنها
 وهو امر ان احدهما تقسيم احاديث المأخوذة عن الاسوال التي فيها اعجاب الامة عليهم السلام

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 العاقبة للمتقين
 والسلاط على خير خلقه
 محمد وآله الطيبين
 اما بعد فهذا رساله
 في الاجتهاد والتقليد
 موهبت بها في يوم
 الاثنين اول شهر ربيع
 الاول من سنه ١٢٥٥
 في مشهد بولاق على يد
 ميرزا موسى الرضا عليه
 السلام والشان في ايام
 شدة مرض الصدر والامتناع
 بالتنقيب مع تشتت البال
 وعدم الحواس والاعتماد
 با نواع الهموم والغموم
 واللازمة لكبر السن
 ومفارقة الاهل والعيال
 والاعمال والاجرة والامتلاء
 بالعدد والعامل العامر
 الى غير المذكورات اعلم ان
 العلي في الآ الشريفة
 الغرير على مذهبين
 احدهما مذهب الاجابيين
 المتكثرين للاجتهاد والتقليد
 والثاني مذهب الامويين
 القائلين بالاجتهاد في
 العالمات بالاجتهاد على
 مذهب احدهما مذهب
 المتقي بنجني اسعنه وهو
 اهل الاجتهاد والعلما
 اجابوا الامااد وقد تبعد
 جماعة منهم من البراج
 وابنه زهير وابنه ادریس
 اما الاجابيون فقد كان
 ائمة من وانفس طريقتهم
 بحيث لم يبق منهم الا اسم
 في بعض الكتب ظاهرا
 كالعلماء في النهاية
 وبعض علماء الرجال في
 بيان احوال بعض الروايات
 الى زمان الفاضل المولى
 محمد امين الاثرابادي
 وهو اول وفسبها الى
 الاجابيين وقال ذكرها
 البعض مشايخي اسعنه
 با ولم يذكر اسمه
 ويحتمل ان يكون
 الفاضل الجار وليت
 اهل الميرزا محمد
 الاثرابادي وتبعه
 جماعة منهم الشيخ
 الميرزا علي بن نقل
 كلامها المتضمن
 لانكار طريقة
 الجهاديين ومكرها
 بالخطب الجاهلي من
 الاعراض عليها قال
 المولى محمد امين
 في كتابه السمي في
 النوايا المدعية في
 الرد على من قال
 بالاجتهاد والتقليد
 في الاحكام
 الالهية المرتب على
 قبول وصحة مبدأ
 المفدته التي قال
 انها في ذكرها
 احد عشر العلامة
 الحلي ومن وافته
 فلا ماعظم
 الامامية اعجاب
 الامة عليهم
 السلام والجلاب
 عنها وهو امر ان
 احدهما تقسيم
 احاديث المأخوذة
 عن الاسوال التي
 فيها اعجاب الامة
 عليهم السلام

والله اعلم بالصواب
 والحمد لله رب العالمين
 العاقبة للمتقين
 والسلاط على خير خلقه
 محمد وآله الطيبين
 اما بعد فهذا رساله
 في الاجتهاد والتقليد
 موهبت بها في يوم
 الاثنين اول شهر ربيع
 الاول من سنه ١٢٥٥
 في مشهد بولاق على يد
 ميرزا موسى الرضا عليه
 السلام والشان في ايام
 شدة مرض الصدر والامتناع
 بالتنقيب مع تشتت البال
 وعدم الحواس والاعتماد
 با نواع الهموم والغموم
 واللازمة لكبر السن
 ومفارقة الاهل والعيال
 والاعمال والاجرة والامتلاء
 بالعدد والعامل العامر
 الى غير المذكورات اعلم ان
 العلي في الآ الشريفة
 الغرير على مذهبين
 احدهما مذهب الاجابيين
 المتكثرين للاجتهاد والتقليد
 والثاني مذهب الامويين
 القائلين بالاجتهاد في
 العالمات بالاجتهاد على
 مذهب احدهما مذهب
 المتقي بنجني اسعنه وهو
 اهل الاجتهاد والعلما
 اجابوا الامااد وقد تبعد
 جماعة منهم من البراج
 وابنه زهير وابنه ادریس
 اما الاجابيون فقد كان
 ائمة من وانفس طريقتهم
 بحيث لم يبق منهم الا اسم
 في بعض الكتب ظاهرا
 كالعلماء في النهاية
 وبعض علماء الرجال في
 بيان احوال بعض الروايات
 الى زمان الفاضل المولى
 محمد امين الاثرابادي
 وهو اول وفسبها الى
 الاجابيين وقال ذكرها
 البعض مشايخي اسعنه
 با ولم يذكر اسمه
 ويحتمل ان يكون
 الفاضل الجار وليت
 اهل الميرزا محمد
 الاثرابادي وتبعه
 جماعة منهم الشيخ
 الميرزا علي بن نقل
 كلامها المتضمن
 لانكار طريقة
 الجهاديين ومكرها
 بالخطب الجاهلي من
 الاعراض عليها قال
 المولى محمد امين
 في كتابه السمي في
 النوايا المدعية في
 الرد على من قال
 بالاجتهاد والتقليد
 في الاحكام
 الالهية المرتب على
 قبول وصحة مبدأ
 المفدته التي قال
 انها في ذكرها
 احد عشر العلامة
 الحلي ومن وافته
 فلا ماعظم
 الامامية اعجاب
 الامة عليهم
 السلام والجلاب
 عنها وهو امر ان
 احدهما تقسيم
 احاديث المأخوذة
 عن الاسوال التي
 فيها اعجاب الامة
 عليهم السلام

الاراد

بناها على

كلیشه صفحه اول از کتاب میرزا مسیح مجتهد به نام الاجتهاد والتقليد که در آن در باره رنج ومشقت ناشی از تبعید خود اشاره کرده ودر حاشیه آن نیز دست خط میرزا مسیح بدون نقطه گلزاری دیده می شود.